

شرایط شناسی

نشت شصت و سوم

سه شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۷

به نام خدا و عصر به خیر. باسلام خدمت دوستان بحث را آغاز می‌کنیم. تابستان حرارت خود را برملا کرده است، تابستان باید تابستانی کند و ما هم باید یک مقدار تحمل کنیم. شصت و سومین باری هست که گرد یکدیگر می‌آییم. جلسه‌ی پیش اصلاحات را با بحث کوتاه آقای مهندس سبحانی و با بحث طولانی آقای آغاچری آغاز کردیم. امروز جلسه‌ی دوم است و می‌شود گفت که دیگر از تاریخ عبور کرده‌ایم. اگر انقلاب ۵۷ را به اعتبار ۳۰ سال فاصله، تاریخی بدانیم اما این دوره [دیگر] دوره‌ی تاریخی‌ای نیست. همه در آن بوده‌ایم. حتی دوستان جوان در آن دوره‌ی ۱۰ سال پیش حداقل دوره‌ی راهنمایی بوده‌اند و توان درک و تشخیص شرایط را داشته‌اند. لذا با توجه به فشردگی وقت و با توجه به این که از دروازه‌ی تاریخ عبور کرده‌ایم و به روز رسیده‌ایم با اسلوب گذشته بحث را تعقیب نمی‌کنیم. امروز روی حداثت انقلاب ۵۷ تا سال ۷۶ یک شرایط شناسی انجام می‌دهیم و دو دهه را تا حد امکان امروز مرور می‌کنیم و جلسه‌ی بعد را به متن جریان موسوم به اصلاحات و پیاپی‌ها [می‌پردازیم]. ان شاء الله بعد از [این] روی بحث جمع‌بندی‌های کلان می‌رویم؛ مطالبات، آرمان‌ها، شعارها، سازمان‌دهی، رهبری و مردم در هشت‌فراز چه سیری را طی کرده‌اند؟ نهایتاً این که امروز نسبت به تنباکو که در ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال قبل تکاپوها شروع شد، چه ارتفاعی پیدا کرده‌ایم، چه دستاوردهایی داشته‌ایم و چه سیکل‌های معیوبی را از سر گذرانده‌ایم.

شرایط‌شناسی

سه پرده‌ی شرایط

در سه پرده‌ی شرایط، دوران اول [سال‌های] ۵۷ تا ۶۰ هست، که برش سه ساله‌ی ویژه‌ای است. پرده‌ی دوم برش هشت‌ساله‌ی ۶۰ تا ۶۸ هست و پرده‌ی سوم ۶۸ تا ۷۶ است. طبیعتاً مبدا و مقصد هرکدام از پرده‌ها و برش‌های سه‌گانه فلسفه دارد. سال ۵۷ یک سلطنت تاریخی فرو ریخته می‌شود و یک نظام نوپای بر تراویده‌ی از انقلاب جانشینش می‌شود. سال ۶۰ نقطه عطف ویژه‌ای است که هم درگیری‌های مسلحانه شروع می‌شود و هم عزل رئیس جمهور را داریم. [دوره دوم از] سال ۶۰ که عزل رئیس جمهور و جنگ و شرایط جنگ را هم در دل خودش جا می‌دهد تا سال ۶۸ [است] که سه اتفاق ویژه داریم؛ جنگ، سال ۶۷ تمام شده است، آقای خمینی ۶۸ فوت می‌کند و دولت دوران جنگ هم جای خودش را به دولت دوران نو می‌دهد. پرده‌ی سوم هم هشت‌ساله‌ی دولت هاشمی رفسنجانی است و ۷۶ هم می‌شود سرفصل دورانی که عنوان اصلاحات را به خود اختصاص داد.

پرده‌ی اول شرایط؛ ۶۰ - ۵۷

منظر بین‌المللی

به شیوه‌ی سابق یک دریچه‌ی بین‌المللی باز می‌کنیم و یک پنجره‌ی بزرگ داخلی.

واپسین انقلاب‌های پُر بُرد

اگر از منظر بین‌المللی، شرایط را ببینیم می‌شود گفت که سال‌های ۵۷ تا ۶۰ واپسین انقلاب‌های پُر بُرد در جهان آن روز صورت گرفت. اگر از انقلاب کوبا و الجزایر و موج دفاع ۳۰ ساله‌ی ویتنامی‌ها عبور کنیم، انقلاب ایران در سال ۵۷، انقلاب پُر بُردی بود. چندماه بعد از انقلاب ایران، انقلاب

نیکاراگوئه هم انقلاب پر بُردی بود که هر دو انقلاب، پایگاه جدید منطقه‌ای شدند و مناطق خودشان و فراتر از آن را متاثر کردند. بعد از انقلاب-نیکاراگوئه، دیگر انقلابی رخ نداد. یک انقلاب نافرجام هم در السالوادور بود که به مرز پیروزی هم رسید ولی سرکوب شد و ناکام ماند. در دهه‌ی ۹۰ نیروهای عمل‌کننده- جبهه‌ی آزادی‌بخش السالوادور و LFN - سیر مبارزه‌ی دموکراتیک را در پیش گرفتند و انقلاب در السالوادور منتفی شد. لذا بعد از انقلاب نیکاراگوئه انقلابی رخ نداد و ما آخرین انقلاب‌های پُر بُرد را در این دوران تجربه کردیم.

فضای ضدامپریالیستی

فضای جهان کماکان ضد امپریالیستی است، دولت‌های ارتجاعی سقوط می‌کنند و موج ضد آمریکایی غلیظی وجود دارد. آمریکایی‌ها خیلی موفق نشدند فضای حقوق‌بشری را در جهان مستقر کنند. [این] فضا به تعاقب اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و تمام دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ به سال‌های نخست دهه‌ی ۸۰ هم دامن کشید.

از هم‌پاشانی سستی‌ها: فلیپین، اتیوپی، نیکاراگوئه

در این دوران همانند دوران‌های قبل که امواج فروپاشی جریان‌های سستی و ارتجاعی را داشتیم، شاهد [این موج‌ها] هستیم. جدا از شاه در ایران، مارکوس در فلیپین، هایل سلاسی که پادشاه خیلی عقب افتاده و ارتجاعی و رفیق گرمابه و گلستان شاه بود، هم ساقط شد و یک رژیم چپ به رهبری منگیستوهیل ماریام^۱ آمد. نهایتاً در نیکاراگوئه، دولت سوموزا-گروهبانی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ به حکومت و در حقیقت به سلطنت رسید- در سال ۱۹۷۹ با تهاجم ویژه‌ی جبهه‌ی ساندینیست، سرنگون شد.^۲

^۱ . منگیستو هیله ماریام. Mengistu Haile Mariam. (۱۹۲۷). رهبر مبارزات کمونیستی اتیوپی در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ و ریس جمهوری این کشور در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ بود.

^۲ . شرح انقلاب نیکاراگوئه در فراز انقلاب ۵۷، سرفصل فضای بین‌الملل آورده شده است.

حذف پایگاه منطقه‌ای

اتفاق دیگر در منطقه‌ی خودمان بود. پایگاه منطقه‌ای آمریکا که رژیم شاه در ایران بود، حذف شد. طبیعتاً آن طرح ژاندارم منطقه یا حافظ منطقه در کادر تئوری نیکسون و کیسینجر که «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، در ایران دیگر مفهومی پیدا نمی‌کرد.

وحدت شیوخ

بعد از انقلاب ایران، منطقه‌ی ما به راست افتاد. نه اینکه قبلاً راست نبود؛ شیوخ همیشه راست بودند و پایگاه سنتی امپریالیسم انگلستان در منطقه‌ی ما بودند. اما هم ایده‌ی صدور انقلاب که جریان مسلط انقلاب ایران داشت، حساسیت شیوخ را برانگیخت و هم خودشان یک مایه‌ی از قبل تهیه‌ی شده‌ی راست داشتند که آن مایه، در این زمان فعال شد. در سال‌های ۵۸ و ۵۹ شاهد وحدت شیوخ بودیم.

خلیج فارس؛ انبار تسلیحات

همزمان با جنگ ایران و عراق که منطقه را تحت تاثیر خودش قرار داد، شیوخ واحد شدند. یک شورای همکاری کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس مرکب از شش کشور عربستان، کویت، بحرین، قطر و شیوخ هفت‌گانه‌ی امارات که به هم پیوسته بودند، تشکیل شد. شورای همکاری‌های خلیج، هم یک کمپ سیاسی بود و هم یک کمپ تشکیلاتی. در عمل، به آمریکا فراخوان دادند که حضورش را در منطقه‌ی ما جدی‌تر کند. شیوخ که وحدت سیاسی - تشکیلاتی پیدا کرده بودند، پشتوانه‌ی سیاسی - تدارکاتی عراق در جنگ با ایران شدند و یک مانور سیاسی در مقابل جمهوری اسلامی قرار دادند. سال‌های ۵۹-۶۰ برای اولین بار دوسه مانور مشترک نظامی توسط شیوخ در خلیج فارس برگزار شد که آمریکا پوششان می‌داد. لذا خلیج فارس، انبار تسلیحات شد. در مقایسه با قبل از وقوع انقلاب ۵۷ ایران، حجم تسلیحات در منطقه‌ی خلیج فارس چندبرابر شد.

بحران افغانستان

اتفاق دیگری که در سال ۵۷ افتاد، کودتای مارکسیستی در افغانستان بود که تره‌کی^۱ کودتا را انجام داد. خودش دوره‌ی کوتاهی [در حکومت] بود و بعد حکومت به ببرک کارمل رسید. این دوره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم؛ ۵۷ یا دقیق‌تر ۵۹ به بعد، ببرک کارمل^۲ حکومت را کاملاً در دست گرفته بود که هم-پیمان جدی سیاسی، تشکیلاتی و نظامی شوروی در منطقه بود.

نفت پُر بها

اگر یک برش اقتصادی هم به شرایط بزنیم، نفت دومین شوک بازار را تجربه کرد. شوک اول ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) بود و شوک دوم ۵۸-۵۹ بود. به همان گونه که شوک اول قیمت نفت را چهاربرابر افزایش داد، در شوک دوم هم ما شاهد افزایش چهاربرابری قیمت نسبت به سال ۱۹۷۳ بودیم. نفت ایران هم در بورس قرار گرفت. در سال ۵۹، قبل از جنگ، نفت تک محموله‌ی

۱. نورمحمد تره‌کی. (۱۹۷۹-۱۹۱۷). روزنامه‌نگار، سیاستمدار، مترجم و داستان‌نویس افغانستانی. او که در هندوستان تحصیل کرد بود در جوانی به گروه چپ‌گرای جوانان بیدار پیوست و بر علیه سیاست‌های محمد داوودخان در جراید انتقاداتی را مطرح کرد. پس از یک دوره پرفراز و نشیب اشتغال به امور اداری در داخل و خارج از کشور، در کنگره چهارم جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان ۱۹۶۶ به دبیرکلی این جمعیت رسید. این جمعیت در سال ۱۹۷۹ توانست علیه محمد داوودخان کودتا کند و پس از به قتل رساندن او، قدرت را به دست گیرد. زمام قدرت افغانستان یک سال و نیم در دست تره‌کی بود اما به سبب اختلافات درون حزبی برکنار شد و توسط نزدیکان حفیظ الله امین، یکی دیگر از اعضای بلندپایه جمعیت، به قتل رسید. حفیظ الله امین پس از او به مدت ۱۰۰ روز زمامدار افغانستان بود و همچون سلف خود در کاخ ریاست جمهوری به قتل رسید.

۲. ببرک کارمل (۱۹۹۶-۱۹۲۹). سیاستمدار و حقوق‌دان افغانستانی. او از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ مقام ریاست جمهوری افغانستان را برعهده داشت. او که از رهبران فراکسیون معتدل پرچم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود با حمایت شوروی و پس به قتل رساندن حفیظ الله امین به ریاست جمهوری رسید و سال بعد جبهه پدر وطن را تأسیس کرد و بسیاری از امور اجرایی را به این جبهه سپرد. دوران او مقارن با جنگ‌های پی در پی با مجاهدان بود. کارمل پس از تغییر سیاست شوروی در افغانستان توسط ایادی شوروی از حکومت برکنار و تبعید شد.

ایران (نفتی که روی دریا خرید و فروش می‌شود) به ۴۵ دلار هم رسید. می‌توان گفت جهان در آغاز دهه‌ی ۸۰، نقطه‌چین کم‌رنگ‌تر دهه‌ی ۱۹۷۰ بود با دو انقلاب تغییر و تحول دهنده؛ یکی در آمریکای لاتین به محوریت انقلاب نیکاراگوئه و یکی در منطقه‌ی ما به محوریت انقلاب ۵۷ ایران که تحولاتی از آن در شرایط پاشان شد.

منظر داخلی

می‌رسیم به منظر داخلی. شرایط ۵۷ تا ۶۰ را در چند نیم‌پرده مشاهده می‌کنیم تا پرده‌ی اول سه‌ساله‌ی ۵۷ تا ۶۰ - را کنار بگذاریم و به دوره‌ی بعد برسیم.

انقلاب مرکزی

یک انقلاب محوری و مرکزی در ایران رخ داده‌بود. یک وجه مرکزیت انقلاب مربوط به این بود که یک سلطنت ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرده‌بود و پایگاه ۲۵ ساله‌ی آمریکایی‌ها که سرمایه‌گذاری ویژه‌ای از کودتا تا ۵۷ (ربع قرن) روی آن کرده‌بودند را از معادلات حذف کرد. وجه دیگر اینکه منطقه را تحت برد خودش قرار داد. صرف‌نظر از اینکه سرنوشت انقلاب چه شد و فرجامش را چطور تحلیل می‌کنیم و دهه‌ی ۶۰ را چطور گذرانیدیم، انقلاب ۵۷، انقلاب پُرتشعشع و پُر پژوهی بود.

رادیکالیسم طبیعی-غریزی

در چنین شرایطی، یک رادیکالیسم طبیعی و غریزی وجود داشت. غریزی به این مفهوم که در هر فروریزی‌ای رادیکالیسمی وجود داشته که فروریزی صورت گرفته‌است. طبیعی هم به این مفهوم که به‌هر حال یک جریان رادیکال تحول‌خواه از [دوران] مشروطه در ایران پرچم برافراشته‌بود. آن پرچم در جنگل به دست میرزا داده‌شد. در نهضت ملی مصدق با منش و پرنسپ‌های^۱ خودش این پرچم را حمل می‌کرد. بعد به نیروهای ۳۹-۴۲ و سپس به جنبش مسلحانه‌ی

^۱ . Principles

دهه‌ی ۴۰-۵۰ و نهایتاً به دست‌اندرکاران انقلاب رسید. [همان‌طور که] یک مشعل المپیک در دور جهان می‌گردد تا به کشور میزبان برسد و ظرف مشعل را برای بازی‌ها روشن و مشعل کند، مشعل رادیکالیسم در ایران، بالاخره از مشروطه تا انقلاب ۵۷ حدود هفتاد و چند سال دست‌به‌دست شد. طبیعی بود که یک رادیکالیسم را در کنار آن رادیکالیسم غریزی پیشروی جامعه‌ی ایران قرار دهد.

فروپاشی نظم و ساختار پیشین

نظم و ساختار پیشین کاملاً فرو ریخته بود. فروریزی نظم پیشین از شهریور ۵۷ با اعلام انحلال حزب رستاخیز شروع شد. بعد به کابینه و استعفاها سرکشید، بعد به استعفاهای جمعی نمایندگان مجلس شورای زمان شاه منتهی شد و نهایتاً یک دولت نظامی [روی کار] آمد. آمدن دولت نظامی به این مفهوم بود که دیگر دولت‌های بروکرات و تکنوکرات ایران، امکان اداره‌ی شرایط را ندارند. از این وجه، در اداره‌ی تشکیلاتی هم فروپاشی صورت گرفت. وقتی دولت نظامی هم ناکام شد، نشان‌دهنده‌ی این بود که امکان نظامی هم جلودار شرایط نیست. یک آلترناتیو لیبرال-دموکرات که شخص شاپور بختیار بود را آوردند اما چون فاز، [فاز] انقلاب بود و او می‌خواست در کادر اصلاحات رژیم را دگرگون کند این امکان‌پذیر نبود. حکومتش کاملاً کوتاه و مستعجل بود. در این سیر با رفتن شاه و تلاشی شدن ارتش و گارد جاویدان که در حقیقت بادیگارد‌های فدایی رژیم شاه و شخص شاه بودند، فروپاشی در ۲۲ بهمن مُسَجَّل شد و تسریع صورت گرفت.

فروریزی طبقات هم پیوند

در کنار این اتفاق، طبقات هم پیوند با رژیم ساختار از هم پاشیده، هم فرو ریختند. آنها هم بار سفر را بستند و با چند چمدان ارز و چمدان انتقالی که آماده کرده بودند از شهریور ۵۷ به نسبت اینکه [چقدر] شَم تیزتری داشتند، از ایران خارج شدند. کمپرادورها زودتر از همه رفتند، زیرکمپرادورها به همین ترتیب و بعد پیرامون دربار.

فرار تاریخی-انتقال سرمایه

فرار تاریخی و انتقال سرمایه صورت گرفت.

تشکل‌های ضد انقلاب

آنهایی که امیدی به بازگشت سلطنت به ایران داشتند و یک حداقل جوهر تشکیلاتی‌ای هم داشتند، دست‌به‌کار کار شدند. مثلاً یک تیمسار پالیزبان^۱ بود که در ترکیه کمپ زد و نیرو جمع‌آوری کرد و چشم‌انداز حمله داشت منتها نیروی [مهمی] نبود. اویسی^۲ هم تحرکاتی داشت و نیروهای دیگر به‌خصوص نظامی‌های از کشور گریخته تشکل‌های خاص خودشان را درست کردند. بقایای این تشکل‌ها تا سال ۶۰-۶۱ هم وجود داشت منتها در شرایط ایران امکان بروز و ظهور نمی‌توانست پیدا کند.

با این روش که از جهان به ایران آمدیم و در ایران شرایط کلان را نگاه کردیم، آرام‌آرام الان روی حاکمیتی که بعد از انقلاب تشکیل شد، می‌آییم و در کنارش جامعه‌ی بعد از سال ۵۷.

[سازمان‌های درون حاکمیت]

حاکمیت دو پایه

در بهمن ۵۷ یک حاکمیت دوپایه در ایران شکل گرفت. از دو منظر دوپایه [بود]؛ یک [منظر] دو پایه‌ی روشنفکر-روحانی، یکی دو پایه‌ی لیبرال-سستی.

^۱. عزیزالله پالیزبان سپهبد نظامی. او از نظامیان منطقه غرب کشور بود که در دوره هفتم مجلس نماینده استان‌های ایلام و کرمانشاه شد و سال ۵۴ معاون نخست وزیر و آخرین استاندار کرمانشاه در دوره پهلوی بود. او در مرداد ۱۳۵۸ توانست با همکاری برخی از گروه‌های مخالف مدت کوتاهی شهر پاوه را تسخیر کند اما به سرعت عقب رانده شد و به آمریکا گریخت.

^۲. غلام‌علی اویسی. (۱۳۶۲-۱۲۹۷). ارتشبد نظامی. او در سال ۵۷ فرمانده نظامی پایتخت بود و در دولت اژه‌اری نیز سمت وزارت کار را بر عهده داشت. او پیش از این سمت فرماندهی کل ژاندارمری را داشت. پس از انقلاب اویسی به پاریس رفت و در تشکیل یک نیروی نظامی علیه حکومت ایران کوشید. او که از برنامه‌ریزان کودتای نوژه نیز بود در سال ۶۲ در پاریس به قتل رسید.

پایه‌ی روشنفکری حاکمیت دولتی بود که از نهضت‌آزادی، جبهه‌ی ملی و بعضی از اعضای جاما و نیروهای درون‌تشکیلاتی جبهه‌ی ملی به‌خصوص حزب‌ایران شکل می‌گرفت. این یک پایه بود، پایه‌ی دیگر هم پایه‌ی روحانیت بود که ابتدا ادعا می‌کرد ما به قدرت کاری نداریم، به اجرا کاری نداریم و نقش ناظر و رهبر معنوی را داریم ولی در هر حال یک پایه‌ی حاکمیت بودند. به این اعتبار حاکمیت دوگانه از روشنفکر و روحانی و از لیبرال و سستی (یا بین سستی و مدرن) شکل گرفت.

هژمونی روحانیت

شرایط، شرایط هژمونی روحانیت بود. آقای خمینی پُرهِیْمَنه بود. یک روحانی غیرسیاسی که در سال ۴۱-۴۲ سیاسی شد و بخشی از حوزه‌ی سستی کاملاً غیرسیاسی ایران را سیاسی کرد. ایشان در ابتدای دهه‌ی ۴۰ به‌خاطر رُخ‌به‌رُخی‌اش با رژیم شاه به زندان و بعد هم به تبعید رفت. طبیعتاً پیشینه‌ی مبارزاتی و پیشینه‌ی ضدظلم هم داشت. [سال] ۵۶ هم، بنا به تحولاتی که قبلاً مرور کردیم، بازطلوع آقای خمینی در ایران بود و [سال] ۵۷، برجسته شدن نقش هژمونیک‌اش^۱. لذا هم آقای خمینی به برقراری هژمونی روحانیت کمک می‌کرد و هم بخش مهمی از مجلس از روحانیون تهرانی و شهرستانی تشکیل شده بود. بخش مهمی از شورای انقلاب روحانیون بودند. حزب جمهوری اسلامی، حزب روحانیون بود و درحقیقت پنج روحانی حق و تو^۲ و اعمال اراده و نظارت در حزب جمهوری داشتند. در کنار آقای خمینی، به‌عنوان یک قطب هم شرعی و هم سیاسی، مراجع دیگری هم بودند که در حد خودشان وزن مخصوص داشتند؛ مثلاً قم و مراجع شیراز و مراجع مشهد و سایر شهرها. این بود که روحانیت هژمونی ویژه‌ای پیدا کرد.

^۱. در فراز انقلاب ۵۷، سرفصل رهبری بر روی این موضوع تدقیق شده است.

^۲. Veto.

نهاد دولت تمام متعهد

نهاد دولت هم (منظور از نهاد دولت صرفاً دولت مهندس‌بازرگان و دولت موقت نیست) یک نهاد تمام‌متعهد شد. یعنی بار همه‌ی مطالبات از مشروطه تا انقلاب ۵۷ روی دوش دولت آمد. یعنی دولت باید جدا از نان و آب مردم به بقیه‌ی آرمان‌ها هم شکل رسمی به آن ببخشد. زمین را دولت تقسیم کند. تجارت خارجی را دولت، ملی کند. بانک‌ها را دولت، به حوزه‌ی منابع ملی درآورد. اموال گریختگان را دولت، مصادره کند. نیروهای ماقبل خطِ کار را دولت، به اشتغال وادارد و همه را همان‌موقع رسمی کند. بار سنگینی روی دوش دولت آمد، دولتی که نحیف بود. حتی اگر دولت قدری هم بود [توان نداشت]، این همه بار روی دوشش سوار بشود. لذا در ایران دولت، یک دولت تمام متعهد شد.

دولت بروکرات-تکنوکرات

ماهیت خود دولت چه بود؟ یک دولت بروکرات-تکنوکرات بود. بخشی می‌خواستند با سنن بروکراتیک مدیریت کنند و بخشی هم ماهیتا مهندس و تکنوکرات بودند. به اصلاح دولت دو لب بود؛ یک لب تکنوکرات و یک لب بروکرات.

پارادوکس تاریخی: شرایط انقلابی-دولت اصلاحی

یک پارادوکس تاریخی هم وجود داشت که قبلاً به آن اشاره شد و الان می‌توانیم کمی پُرانتزش را بازتر کنیم. شرایط، شرایط انقلابی بود. شرایط انقلابی به این مفهوم که به ۳۹-۴۲ و به جنبش مسلحانه پیوند می‌خورد. به جنبش چپ و مذهبی مسلحانه، فدایی، مجاهد و گروه‌های هم‌پیوند با اینها [پیوند می‌خورد] و بعد که اینها متلاشی شدند (به لحاظ تشکیلاتی نه به لحاظ فکری) به هفت گروه کوچکی که بعداً سازمان مجاهدین انقلاب بعد از انقلاب را تشکیل دادند و هزاران هسته‌ی کوچک مسلح و نیمه‌مسلح و یا حداقل مسلح به سه‌راهی و کوکتل در سراسر کشور. کینه‌ی ضد سلطنت و موج انقلاب و فضای جهان؛ درحقیقت شرایط، شرایط تب‌داری بود ولی دولت، دولتی بود که

می‌خواست در مدار اصلاحات بایستد. قبلاً اشاره شد، روز ۱۹ بهمن روز بسیار تاریخی‌ای بود^۱. از میدان آزادی که بیرون می‌آمدی همافرها بیرون ریخته بودند و به طرف مدرسه‌ی علوی که آقای خمینی [آنجا] بود، می‌رفتند. در دانشگاه صنعتی کلاس آقای بنی‌صدر (چند روز پشت سرهم کلاس گذاشته بود که جمعیت قابل‌توجهی می‌آمد) تعطیل شد [چون] امکان اینکه آن روز بحث فکری بشود اصلاً وجود نداشت. [آن روز] سالروز سیاهکل بود، میدان انقلاب حد فاصل چهارراه پهلوی آن موقع (چهارراه مصدق اول انقلاب و چهارراه ولی-عصر دوران جمهوری اسلامی) دست هوارادن فدایی‌ها بود و شعار محوری هم «ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم» بود. هم‌آن‌روز^۲ مهندس‌بازرگان هم آمده‌بود در دانشگاه تهران سخنرانی کند. بیرون دست فدایی، آن‌طرف همافر، فضا کاملاً دانشجویی و رادیکال، مهندس اولین جملاتی که مطرح کرد این بود که «من یک ماشین نازک نارنجی‌ای هستم که باید روی یک زمین آسفالت حرکت کند و من را هل دهید». در حقیقت [این حرف] یک دوش آب سردی بود. بیرون فدایی‌ها می‌خواستند ایران را سراسر سیاهکل کنند و بقایای رژیم شاه هم که داشتند دفاع مسلحانه و کشتار می‌کردند. انقلاب به آستانه‌ی رخ‌به‌رخی مسلحانه رسیده‌بود اما دولتی که سرکار آمد، دولت اصلاحی بود. آن دولت یک میانگین سنی حدوداً ۷۰ سال داشت یعنی اساساً هیچ‌کدام متعلق به دوران دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ نبودند مگر تیپ‌های میان‌سال آن‌زمان مثل جناب آقای مهندس سحابی که متولد ۱۳۰۹ هستند و سال ۵۸ حدوداً ۴۹-۵۰ سالشان بود و جوان‌ترین عضو کابینه بودند. اگر مقایسه کنیم معدل سنی دولت ساندینیست‌ها که تشکیل شد ۳۲ سال بود [در حالیکه] معدل سنی دولت موقت در ایران چیزی حدود ۶۵ تا ۷۰ سال بود. این پارادوکس خودش را خیلی جدی نشان می‌داد. اقداماتی هم که دولت مهندس‌بازرگان می‌کرد درحقیقت اقدامات اصلاحی بود تا اقداماتی که

^۱. در فراز انقلاب ۵۷، سرفصل روایت فراز شرح این روز آمده است.

^۲. بازرگان یک روز بعد یعنی ۲۰ بهمن در دانشگاه تهران سخنرانی کرد.

پاسخگوی التهاب شرایط و حوض تاریخی و تب موجود باشد. تبی که به قول قدیمی‌ها درجه را آب می‌کرد. تب‌هایی وجود دارد که درجه و دماسنج آب می‌شود. اینقدر بالا می‌رود که جیوه خاصیت خودش را از دست می‌دهد. شرایط ۵۷ ایران هم همین‌طور بود. البته از یک طرف خود مهندس بازرگان داوطلب تشکیل دولت نبود و به ایشان تکلیف شده بود. [از طرف دیگر] می‌شود گفت آن زمان غیر از آن افرادی که آمدند دولت را تشکیل دادند، افرادی که همه بشناسند کمتر وجود داشتند. چیزی بر دولت بار شده بود. دولتی نبود که از پی یک انقلاب [درآمده باشد] و از درون یک انقلاب در نیامده بود که به حاکمیت برسد. لذا معدل سنی انقلاب‌کنندگان ۲۵ سال بود، معدل سنی دولت بعد از انقلاب ۶۵ سال. این ۴۰ سال [اختلاف] بالاخره خودش را نشان می‌داد، کماینکه در مسالهی سفارت خودش را نشان داد. این یک پارادوکس تاریخی بود.

بی‌برنامه‌گی، کلان‌گویی

یک بی‌برنامه‌گی و کلان‌گویی هم وجود داشت. هیچ نیروی برای اقتصاد و اجتماع آن روز ایران برنامه‌ای نداشت. نه خود آقای خمینی که قبلاً بحش را کردیم، نه شورای انقلاب، نه دولت موقت و نه حتی نیروهای دهه‌ی ۴۰ و ۵۰. مثلاً روز ۱۴ اسفند که اولین سالگرد وفات مرحوم مصدق بعد از انقلاب بود و یک میلیون نفر بدون هیچ کار تبلیغاتی و خودانگیخته سر مزار حاضر شدند. آنجا رهبری سازمان مجاهدین صحبت کرد و یک برنامه‌ی ده بندی ارائه دادند که آن برنامه‌ی ده بندی هم خیلی کلان بود [بجز] فقط یک بندش حمایت از بورژوازی ملی ایران بود. تنها موردی که یک جریان آمد و یک چیز خیلی کلی و دوردست را نشان داد، آنها بودند البته آن بند هم مهندسی شده‌ای که از آن خروجی دریابد، نبود. لذا عموم نیروها از روحانی، روشنفکر، انقلابی، لیبرال، سستی، آقای خمینی، شورای انقلاب، دولت موقت و عمل‌کنندگان دهه‌ی ۵۰ هیچ چیز ویژه‌ای برای پیشبرد شرایط از نظر برنامه‌ی کلان اقتصادی-اجتماعی نداشتند. لذا آن دوران به کلان‌گویی گذشت.

موضع عام ضدنفت

یک موضع عمومی، ضد نفت بود. یک موضع عمومی هم ضد کمپرادور و ضد وادرات بود. در این حدود یک شمای کلی‌ای وجود داشت ولی ذیل اش [چیزی نبود]. البته همه ضد نفت بودند.

ملی کردن هلموج مصادره‌ها

ملی کردن‌ها صورت گرفت و مصادره کردن‌ها انجام شد. صنایع ذیل سه بند از کسانی که قبل از انقلاب گردانندگان صنایع بودند، مصادره شد. زمین‌ها با یک هیئت هفت نفره تقسیم شد و هم‌چنین مایملک کسانی که فرار کرده بودند، [نیز تقسیم شد].

محروم‌گرایی عاطفی

یک محروم‌گرایی عاطفی هم وجود داشت. این محروم‌گرایی عاطفی را هم خود آقای خمینی داشت، هم دولت‌موقت، هم شورای انقلاب و هم نیروهای انقلاب و مردم. از محروم‌گرایی عاطفی، برنامه‌های حسی بیرون می‌آمد. مثلاً دولت‌موقت هر روز درآمد نفتی را به یکی از مناطق محروم اختصاص داد که چیزی را حل نمی‌کرد. برنامه‌ای نبود که از مجرای آن، منابع ملی در مناطق محروم بنشیند و رسوب کند.

دیدگاه روستا شهری

در دل حاکمیت بعد از انقلاب یک دیدگاه روستاشهری هم وجود داشت. طیفی که از روستا آمده بودند و یا فرهنگ روستا را داشتند و در آستانه‌ی انقلاب به شهر رسیده بودند، در حاکمیت مرکز نشین و در حاکمیت پراکنده در جغرافیای ایران، صاحب موضع مدیریتی شدند. دیدگاه‌هایشان، دیدگاه‌هایی بود که هم خُرد بود و هم میل روستایی داشت. این گرایش روستاشهری بود به آن دوران نمی‌خورد.

گرایش فلاحتی-خودبسنده‌گی

یک گرایش هم در درون نیروهای انقلاب به‌خصوص جریان روحانیت بود که گرایش فلاحتی داشت و دید صنعتی نداشت. فکر می‌کرد اگر فلاحت رونق بگیرد و ما خودبسنده بشویم (گندم و برنج مان را خودمان تولید کنیم و به قول خودشان نان از اجنبی رها بشود) دیگر اتفاقی متوجه ما نمی‌شود و زندگی روستایی‌مانندمان را می‌کنیم. آن دیدگاه روستاشهری و این گرایش فلاحتی-خودبسنده‌گی آثار خودش را در آن شرایط می‌گذاشت کمالینکه در دهه‌ی شصت به‌جا گذاشت.

صدور انقلاب

دیدگاه دیگر درون حاکمیت، دیدگاه صدور انقلاب بود که جلوتر به آن می‌رسیم. [دیدگاه این بود که] انقلاب ایران، انقلابی است که می‌تواند به عنوان یک پکیج^۱ به بقیه‌ی کشورها به‌خصوص کشورهای همسایه صادر شود و منطقه را به خود مشتعل کند.

روحانیت به سمت مدیریت

از تابستان ۵۸ روحانیتی که بنا نبود به مسند مدیریت برسد و کرسی سیاسی اختیار و اتخاذ کند، آرام آرام به سمت مدیریت خیز برداشت. خود دولت موقت پیشنهاد داده بود که در حوزه‌ی نظارتی یک روحانی در کنار وزیر مربوطه باشد که کار یاد بگیرد و با الزامات اجرا آشنا بشود. مثلاً در وزارت کشور هاشمی رفسنجانی، در وزارت دیگر آقای کنی^۲، در وزارت آموزش و پرورش آقای باهنر و در وزارت دفاع آقای خامنه‌ای رفت. به این ترتیب روحانیت به سمت مدیریت هم پیش رفت.

^۱ package.

^۲ . محمد رضا مهدوی کنی در این دوران عضو شورای انقلاب و سرپرست کمیته انقلاب اسلامی بوده است. او در دولت شورای انقلاب و دولت بنی صدر وزیر دادگستری شد.

موازی سازی

موازی‌سازی‌هایی هم صورت گرفت؛ جهادسازندگی در کنار وزارت کشاورزی، کمیته در کنار پلیس، سپاه در کنار ارتش. هیئت‌های هفت‌نفره هم در کنار وزارت کشاورزی [قرار گرفت] که از سال ۴۱ تا ۵۳ مسوول اجرای قانون اصلاحات ارضی در ایران بود. این موازی‌سازی‌ها برای ساختار مشکل ایجاد می‌کرد.

حزب حکومتی

یک حزب حکومتی هم در وسط شرایط قرار گرفت. حزب جمهوری، حزبی بود که هفت روز بعد از انقلاب اعلام موجودیت کرد و چشم ویژه‌ای به قدرت داشت و سعی کرد کادرهایش را تبدیل به مدیران انقلاب کند.

تشکیلات رهبری

خود آقای خمینی هم در کنار خودش تشکیلاتی را ایجاد کرد. مثلاً کمیته‌ی امداد، بنیاد مسکن، حساب ۱۰۰ امام و بنیاد مستضعفان که درحقیقت اینها تشکیلات زیرحوزه‌ی شخص رهبری بودند.

این یک وجه از شرایط بود. آرام‌آرام که جلو می‌رویم در نیم‌پرده‌ها به جامعه‌مان بعد از انقلاب می‌رسیم. از حاکمیت و سازمان‌های درون حاکمیت عبور می‌کنیم و به متن و عرصه‌ی جامعه‌ی ایران در سال ۵۷ می‌آییم:

[عرصه‌ی جامعه]

میل مشارکت فورانی

میل مشارکت فورانی‌ای وجود داشت. میل مشارکتی که خودش را در مشروطه ظاهر کرد؛ فقط در شهرتهران تا قبل از استبدادصغیر ۱۶۰-۱۵۰ انجمن شهری شکل گرفت، در شهرستان‌ها هم احزاب و مطبوعاتی به‌وجود آمدند و جلسات زنانه‌ای شکل گرفتند. یک میل مشارکت در آنجا سرکوب شده‌بود. [فوران بعدی] میل مشارکت در دوران بعد از مشروطه تا سال ۱۳۰۹

توسط رضاشاه سرکوب شد؛ باشگاه‌های مستقل، اصناف مستقل، احزاب و مطبوعات. این تعطیلی و کرکره‌پایین کشیدن دوم بود. [موج] سوم در دهه‌ی بیست به وجود آمد و اوج آن ۲۷ ماه و ۱۵ روز دوران مصدق بود؛ ۱۱۰۰ نشریه در کل ایران که در طول تاریخ ایران و بعد از انقلاب و دوران اصلاحات هم تکرار نشد. ۸۰ حزب و سازمان و جمعیت فعال سیاسی، سازماندهی همه‌ی صنوف (صنوفی که سندیکا و اتحادیه هم پیدا کرده بودند) و سایر فعالیت‌ها به اضافه‌ی ۳۲ هزار شورای ده و دهستانی که با استفاده از اختیارات قانونی یک ساله‌ی شخص مصدق در ده و دهستان‌های ایران رسوب کرد. می‌توان گفت آن میل مشارکت، جدی‌ترین میل مشارکت در تاریخ ایران در طی این هشت فراز بود که آن‌هم وحشیانه و سبانه سرکوب شد و چیزی از آن باقی نگذاشتند. بالاخره همه‌ی این امیال فوران کرد و آرتزین‌وار بیرون زد. این میل و گرایش به احزاب، خواندن مطبوعات، مشارکت در برداشت محصول از روستاهای اطراف، پاکیزه کردن روستا و تشکیل انجی‌او و خیرات و مبرات و ... نشان‌دهنده‌ی میل مشارکت فورانی بود.

نوسازمان‌یافتگی سیاسی

یک نوع نوسازمان‌یافتگی سیاسی داشتیم. احزاب سرکوب‌شده‌ی ۳۲ مجدداً از [سال] ۵۶ آرام‌آرام و پاورچین‌پاورچین اعلام موجودیت کرده بودند و در این تاریخ، دفتر و ستاد و ارگان داشتند. مثل نهضت‌آزادی، جبهه‌ی ملی و احزاب درونش که قدیمی‌ترین‌شان حزب ایران بود، اعلام موجودیت دوباره کردند. سازمان‌های مسلح دهه‌ی ۵۰ فعالیت علنی به همراه تابلو و ستاد داشتند. نیروهای جدید هم مثل جنبش مسلمانان مبارز فعالیت خودشان را آغاز کرده بودند. سال ۵۷ هم مثل سال ۳۲، هر نحله‌ی سیاسی منزل‌گاه تشکیلاتی خودش را داشت و تا ۵۹ این گونه بود. بعد آرام‌آرام شرایط تغییر کرد.

بازخیز صنفی

[در این دوران] بازخیز صنفی را داریم. مثلاً از همین میدان فوزیه‌ی قبل از انقلاب (امام حسین بعد از انقلاب) تا میدان انقلاب فعلی اگر حرکت می‌کردی حداقل ۱۵-۲۰ تا تابلوی صنف بالا رفته بود؛ خیاط و بزاز و ... در بازار و بیرون از بازار فعالیت صنفی جدی‌ای [حاکم بود] و اصناف خیز مجدد برداشتند.

مدار مطبوعاتی

مطبوعات هم که الی‌ماشالله در سال ۵۷ زیاد بودند و تا تیرماه ۵۸ که اولین یورش به مطبوعات بود و ۴۰ نشریه تعطیل شد، کاملاً آزاد بودند. در آن شش‌ماه اول آزاد آزاد بودند. از جریان کنفدراسیون که از خارج آمده بود، ۲۹ زیرگروه بیرون آمد. چپ کاملاً سازمان‌یافته بود و چپ مذهبی هم کاملاً سازمان‌یافته بود. راست‌ها و لیبرال‌ها هم برای خودشان سازمان داشتند. لذا در ابتدای کار امکان نشر، تشکیلات و عضوگیری برای همه وجود داشت.

شورا‌های همه‌جایی

شوراها هم همه‌جا بودند؛ در ادارات، روستاها و کارخانه‌ها همه‌جایی شدند.

دانشگاه محورین

دانشگاه هم در دورانی که از آن صحبت می‌کنیم، مثل دوران قبل، کاملاً پرتشعشع بود. می‌توان گفت که ستاد انقلاب، دانشگاه بود. دفعات قبل هم گفته شد که از شهریور ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷ نهادهای مختلفی دست‌اندرکار انقلاب بودند اما اگر دانشگاه را فاکتور می‌گرفتی بقیه توان تشکیلاتی چندانی نداشتند و [تشکیلات] توده‌ی دانشجویی در انقلاب بود. به‌هر حال دانشگاه در این دوره هم جامعه را با چند حرکت متاثر کرد؛ حرکت اول، موج تظاهراتی بود که برای بازگشت و تحویل شاه به ایران در بهار سال ۵۸ صورت گرفت. اتفاق دوم، در مهر ۵۸ تسخیر هتل‌ها بود که دانشجویها تبدیل به خوابگاه‌اش کردند و این هم اتفاق مهمی بود. [اتفاق] بعد [تسخیر]

سفارت بود(فارغ از اینکه چه تحلیلی روی آن داریم که همه‌ی جامعه را متاثر کرد و امواجش بعد از ۳۰ سال هم چنان ادامه دارد). نهایتاً هم انقلاب فرهنگی هم که توسط یک اقلیت دانشجویی برای انسداد فعالیت یک اکثریت صورت گرفت. این موارد دانشگاه را از ۵۷ تا ۵۹ پرتشعش می‌کرد که البته بالاخره دانشگاه در تیر ۵۹ تعطیل شد.

شبکه‌ی دونده‌ی سستی

جریان سستی هم آرام و بی‌صدا و هم باصدا تشکیلاتش را می‌دواند. از قبل از انقلاب تشکیلاتش را زده‌بود و مدارس و گروه‌های آموزش‌اش را داشت. شبکه‌ی قرض‌الحسنه و شبکه‌ی نهادهای خیرات و مبرات‌اش را داشت. این‌جا با استفاده از آن پیشینه و با استفاده از رانت‌های اول انقلاب خودش را گستراند. شاکله‌ی تشکیلاتی مؤتلفه، یک سازمان اقتصاداسلامی درست کرد. در سال ۵۹ این خبر در همه‌ی دانشگاه‌ها آمد که حجم پول انباشته‌ی سازمان اقتصاداسلامی از حجم پول انباشته‌ی بانک ملی آن‌زمان که دومین بانک ایران بعد از بانک مرکزی بود، بیشتر است(البته در این نوع اخبار یک مقدار غلو هم وجود دارد اما [نشان می‌دهد] امکان و تراکم سرماییه‌ی درخوری وجود داشته است). این شبکه‌ی سستی خودش را می‌دواند و حالا به مجامع جدید هم دسترسی پیدا کرده‌بود؛ انجمن اسلامی اصناف بازار، کمیته‌ی امور صنفی که سال ۵۸-۵۹ تحت رهبری سعیدامانی^۱ که از اعضای مؤتلفه بود تشکیل شد و اتاق بازرگانی. با انتصاب‌هایی که [در اتاق بازرگانی] صورت گرفت تیم خاموشی به آن وارد شد. اگر بخواهیم محترمانه بگوییم تیم؛ ربع‌قرن تیم خاموشی در آنجا سلطنت داشت و دوسه سال پیش جای خودش را به نیروهای جدید داد. پس علاوه بر

^۱ . سعید امانی همدانی. (۱۳۸۰-۱۲۹۴). از جمله موسسان هیات مؤتلفه اسلامی بود. او پس از انقلاب نماینده دور اول و دوم مجلس شورای اسلامی و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری شد. همچنین او بنیان‌گذار جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار در سال ۵۹ بود و سال‌ها سمت دبیرکلی این تشکل را عهده‌دار بود.

شبکه‌ی قرض‌الحسنه‌ای که خودش را در بانک اقتصاد اسلامی متعین می‌کرد و مدارس قبل از انقلاب، به دو نهاد کیفی هم دسترسی پیدا کردند؛ یکی اتاق بازرگانی و یکی کمیته‌ی امور صنفی.

تشکیلات کارگری

کارگرها هم صاحب تشکیلات شده بودند. در همه‌ی کارخانه‌ها شورای کارگری تشکیل شده بود که بخشی از آنها مرتبط با نیروهای چپ، حزب توده، پیکار و فدائی‌ها بودند. جریان مذهبی دانشجویی هم یک تشکیلات کارگری خیلی گسترده در دانشگاه پلی‌تکنیک به وجود آورده بود که اسمش را کمیته‌ی کارگری پلی‌تکنیک گذاشتند. این کمیته حتی تا سال‌های ۶۱ و ۶۲ توان ویژه‌ای داشت.

بسیج و سازمان‌یافتگی روستا

بسیج مستضعفین در سال ۵۹ به خاطر بسیج جنگ به وجود آمد اما بسیار سریع به روستاها سرکشید و روستا را از آن خودش کرد. این موارد بالا اتفاقات تشکیلاتی‌ای بود که [در سطح جامعه رخ داد].

سادگی‌ها و مهاجرت‌ها

اتفاق اجتماعی دیگر، مهاجرت‌ها بود. اول انقلاب دعوت‌های ساده‌لوحانه‌ای صورت گرفت که امکانات در شهرها وجود دارد و ما امکان‌ها از جمله مسکن را سریع و رایگان در اختیار می‌گذاریم. این باعث شد که همه به شهرهای بزرگ به خصوص تهران بیایند. در بنیاد مسکن آدم خوب اما ساده‌ای بود (آقای خسروشاهی) یک شب به تلویزیون آمد و مصاحبه کرد که هرکس یک‌خانه بیشتر دارد ما آن خانه را از او می‌گیریم و همه را صاحب‌خانه می‌کنیم. این حرف مطالبات را بسیار بالا برد و امواج مهاجرتی را به سمت تهران کشاند و می‌توان گفت بخشی از حاشیه‌نشین‌های تهران محصول دعوت ساده‌انگارانه و خوش‌خیالانه‌ی [افرادی] از نوع آقای خسروشاهی بود (بعدها معلوم نشد کجا رفت

و بعد از یک بلوای اجتماعی‌ای که سال ۵۹ پیدا کرد اصلاً معلوم نشد چه اتفاقی برایشان افتاد و از آن به بعد کسی ایشان را ندید).

همدلی عمومی دولت‌ملت

اینجا رابطه‌ی دولت‌ملت به‌مانند زمان مصدق شکل نگرفت اما یک همدلی عمومی بین ملت با حکومت یا دولت به وجود آمد.

سادگی زیست

نهایتاً زیست همه ساده شد. سفره‌ها کوچک‌تر شد. مثلاً دیگر کسی رویش نمی‌شد ماشین‌های بنز و بی.ام.و که تا ۵۷ در خیابان‌ها بودند را بیرون بیاورد. ازدواج‌ها ساده شد. دخترها و پسرها موضع مسلط را در خواستگاری‌ها داشتند. مهر و جهاز و شیربها و... کنار رفت. جامعه‌ی ایران از ۵۷ تا ۶۰ داوطلبانه یک الگوی زیست ساده را اختیار کرد. الگوی حجاب هم همین‌طور داوطلبانه بود. جامعه‌ی ایران در سال ۵۷ تا ۶۰ جامعه‌ی بسیار سنگین و متینی بود. هرکس سر جای خودش بود. آنکه حجاب اختیار کرده بود، جایگاه خودش را داشت. حتی دخترهای مارکسیست در دانشکده بسیار سنگین و متین بودند و از خیلی از مذهبی‌ها ساده‌تر و راحت‌تر بودند و تحرکشان هم بیشتر بود. جامعه از این نظر به دلیل اینکه همه داوطلبانه انتخاب‌ها را صورت داده بودند، جامعه‌ی راحتی بود. منتهی موج حجاب از ۵۹ شروع شد و از [سال] ۶۰ در ادارات و مجامع اجباری شد. بعد از ۶۰ هم فضای دیگری حاکم شد که خواهیم دید.

موارد بالا فضای جامعه و [حاکمیت] بود. اما در سال‌های ۵۷ تا ۶۰ تکانه‌هایی [نیز] به جامعه‌ی ایران وارد شد.

تکانه‌ها، زمینه‌ها	زمینه‌ها
گنبد کردستان	چپ روی افراطی، پس زدن تاریخی
ترورها اشغال سفارت	تفکر مکانیستی، مواجهه با ضدشریعتی فاز انقلاب-دولت اصلاحی گرایش ضد امپریالیستی-حس تملک
انقلاب فرهنگی	حس تملک کامل، انسداد فعالیت در دانشگاه رگه افراطی در دانشگاه قرارداد ۱۹۷۵، صدور انقلاب
جنگ خرداد ۶۰ حذف بنی صدر	شکل‌گیری، ضربه ۵۰، ضربه ۵۴، زندان، هژمونی

فهرست تکانه‌ها که در سمت راست مشاهده می‌فرمایید گنبد، کردستان، ترورهای گروه فرقان، اشغال سفارت، انقلاب فرهنگی، جنگ، خرداد ۶۰ و حذف بنی صدر بود. این‌ها تکانه‌های اصلی بود که حال درحد مقدور و ضرور مرور می‌کنیم.

گنبد و کردستان: چپ‌روی افراطی، پس‌زدن تاریخی

اتفاق اول خیلی سریع در اسفند ۵۸ در گنبد [رخ داد]. گنبد به غایت محروم بود و چپ منزلگاه جدی‌ای داشت؛ به‌خصوص فدایی‌ها آنجا صاحب پایگاه بودند. فدایی‌ها آنجا یک هسته‌ی چهارنفره داشتند؛ مختوم، واحدی، جرجانی و توماج^۱. این حلقه،

^۱. عبدالحکیم مختوم، حسین جرجانی، طواق محمد واحدی، شیرمحمد رخشنده توماج از اعضای چریک‌های فدایی خلق شاخه خلق ترکمن صحرا بودند که در این منطقه فعالیت می‌کردند و هر چهار نفر در ۱۸ بهمن ۵۸ دستگیر شدند و در ۲۹ بهمن جسدشان در جاده بجنورد پیدا شد. در این بین توماج که سابقه چند بار زندان در دوران پهلوی را داشت، چهره شاخصی در میان فداییان بود.

هسته‌ی مردمی‌ای بود که هم امکان بسیج داشت و هم خودش از ترکمن‌های محروم در آمده بود. یک میل رادیکال چپ پیشینی و اکنونی در گنبد وجود داشت. مسالهی زمین و اختلاف طبقاتی در گنبد غامض بود. یک اقلیت سرمایه‌دار که با رژیم شاه هم پیوند بودند و یکی-دو تا هم سناتور بودند که یکی هم فلیکس آقایان^۱-مسیحی بود و همیشه از گرگان می رفت- گرگان و گنبد و ترکمن صحرا را در اختیار داشتند و از آن طرف هم یک اکثریتی که سد جوع می کردند. درحقیقت گنبد آماده‌ی یک تنش و شورش بود. با سازمان‌دهی فدایی‌ها در گنبد و بعد کردستان، حرکت آنتاگونیستی‌ای صورت گرفت. می توان گفت از تابستان ۵۷ فدایی‌ها در کردستان هم فعال بودند. یک جریان افراطی و تقریباً بی‌ریشه به نام کومله^۲ در کردستان بود که درحقیقت زیراکس جریان پیکار بود. در کردستان جریان‌های قدیمی با رگه‌های اصیل مثل حزب دموکرات وجود داشت که سابقه‌ی ۵۰-۶۰ ساله داشتند و در دو قیام پیشینی در دهه‌ی ۲۰ و ۴۰ هم مشارکت داشتند و سرانش

^۱ . فلیکس آقایان. (۱۲۹۴) دانش آموخته حقوق و نماینده ارامنه در دوره ۱۹ تا ۲۱ و ۲۴ مجلس، سناتور انتصابی سنا و از متنفذین دربار بود. او که در تجارت و زمینداری نیز دستی داشت، از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ و ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ سمت ریاست فدراسیون اسکی را عهده‌دار بود.

^۲ . حزب کومله با پیوند چند گروه پیگرای کرد در سال ۱۳۵۷ تشکیل شد و در مبارزه با جمهوری اسلامی مثنی مسلحانه داشت. این حزب مدتی با دیگر احزاب کردستان پیوند خورد اما پس از مدتی مبارزه مشترک مورد سرکوب قرار گرفت و هسته مرکزی حزب به خارج از کشور رفت و دچار انشعاب و رکود شد اما همچنان موجودیت خود را در منطقه کردستان حفظ کرد. سازمان زحمت کشان کردستان، حزب کومله کردستان ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تحت نام کومله فعالیت می کنند، همچنین شاخه‌ی خارج از کشور با رهبری عبدالله مهندی و همکاری برخی از اعضای قدیم و جدید با مثنی مسالمت آمیز و خواسته فدرالیسم در ایران، تحت نام کومله اعلام موجودیت کرده و در حال فعالیت است.

مثل قاسملو^۱ و غنی‌بلوریان^۲ هم در ایران و هم خارج از ایران شناخته شده بودند و نیروهای قدیمی و نسبتاً معتدل کردستان بودند. ولی جریا کومله سمت تیزی به کردستان می‌داد. متأسفانه فدایی‌ها تحلیل کیفی‌ای از دوره نداشتند و هم در گنبد و هم در کردستان چپ‌روی کردند. اگر بخواهیم زمینه‌ها را بشماریم یکی چپ‌روی افراطی از طرف گروه‌های چپ و یک حساسیت ضدمارکسیستی و پس‌زدن تاریخی مارکسیست‌ها از طرف حاکمیت وجود داشت.

بهتر بود که مارکسیست‌های آن دوران طبقه‌بندی می‌شدند هم‌چنان‌که ما مارکسیست‌های تاریخی ایران را طبقه‌بندی می‌کنیم. بعضی مثل حزب‌توده بودند که قبلاً صحبتش اینجا زیاد شده‌است. ویژگی‌ها و ظرفیت‌های جدی‌ای به ایران وارد کردند اما در اصلی- فرعی کردن بین منافع ملی ایران و منافع ملی اتحادشوروی به‌عنوان پدرخوانده‌ی مارکسیست‌ها در جهان، به‌نفع جریان آن‌طرف بودند. لذا جریان ملی‌ای نبود و به این اعتبار هم در

^۱ . عبدالرحمان وثوق. (۱۳۰۹-۱۳۶۸). معروف به قاسملو. دکتری علوم اقتصادی دانشگاه پراگ. از مبارزان کرد پیش از انقلاب و دبیرکل حزب دموکرات کردستان در دوران انقلاب بود. او برای رسیدن به این مقام با غنی‌بلوریان رقابت کرده بود و در دوره ریاست او قدرت نظامی کردها افزایش یافت. او همچنین نماینده انتخاباتی کردها در مجلس خبرگان قانون اساسی بود که به دلیل تهدیدها نتوانست در این مجلس حاضر شود و در عوض رهسپار اروپا شد و فعالیت خود را از خارج از کشور ادامه داد. در سال ۱۳۶۸ در شهر وین اتریش بر سر قرار مذاکره با یک مقام جمهوری اسلامی ترور شد.

^۲ . غنی‌بلوریان. (۱۳۰۳-۱۳۸۹). معروف به مام غنی. از اعضای برجسته حزب دموکرات کردستان و مبارزان دوران پهلوی دوم بود که مجموعاً ۲۵ سال را در زندان گذراند و با پیروزی انقلاب از زندان آزاد شد. او نماینده مذاکرات کردها با دولت موقت و همچنین نماینده انتخاباتی مهاباد در مجلس شورای اول اسلامی بود اما به دلیل تهدیدها و مخالفت‌ها نتوانست در مجلس حاضر شود. او که مشی‌میانه‌رویی داشت در سال ۵۸ از حزب دموکرات به رهبری قاسملو جدا شد و کمیته مرکزی حزب دموکرات را تشکیل داد. مام غنی در سال ۶۱ از کشور خارج شد و به حزب توده شاخه خارج از کشور پیوست. او در سال ۱۳۸۹ در آلمان بر اثر سکته قلبی درگذشت.

جامعه‌ی ایران جای ویژه‌ای باز نکرد. در حوزه‌ی فرهنگ و ادبیات و... جا باز کرد و رد پاهایش هم چنان برقرار است اما خیلی نتوانست در جامعه‌ی سنتی ایران نفوذ کند. یک وجه چپ‌ها هم جریانی بود که به پیکار موسوم شد. (قبلا هم صحبت شد که هرکس مخیر است دیدگاه و مشی خودش را تغییر بدهد ولی نمی‌شود به بهانه‌ی تغییر دیدگاه خون بریزد و تسویه کند. اتفاقی که در تحول ایدئولوژیک سازمان مجاهدین ایران درحد فاصل ۵۲ تا ۵۴ رخ داد و سال ۵۳ با تسویه‌های کثیف درون‌سازمانی و مصادره‌ها و خلع‌ها و زیرکردن مذهبی‌ها و ۵۴ هم با خونریزی هم‌زمان شد. لذا آن پیشینه در ایران قابل دفاع نبود و تنفیری را برانگیخت و جزو نیروهای ملی که هیچ، جزو نیروهای قابل قبول هم به حساب نمی‌آمدند.) به‌هرحال در ایران یک جریان فدایی هم شکل گرفت. می‌توان گفت جریان فدایی اصیل‌ترین جریان تاریخی مارکسیستی در ایران بود و رگ و ریشه‌های ملی داشت. به‌خصوص جریان فدایی‌ای که قبلا صحبتش را کردیم^۱ که از دو گروه جزنی و احمدزاده تشکیل شده بود. گروه احمدزاده کاملاً از درون جنبش ملی بیرون آمده بود. برادران احمدزاده و امیرپرویزپویان عضو جوان کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد بودند و در دوران نهضت ملی، نوجوانانی بودند که گرایش ملی-مصدقی داشتند و مذهبی هم بودند. اینها یک‌پایه‌ی جریان فدایی‌ها بودند که در اخلاقی‌کردن و صاحب‌منش کردن جریان فدایی‌ها در ایران نقش داشتند. جریان فدایی در ایران یک جریان اخلاقی و ملی هم بود. یعنی در دهه‌ی ۵۰ هیچ انگي، نه اخلاقی و نه مبارزاتی، به جریان فدایی نمی‌چسبید. [این جریان] با نیروها همکاری می‌کرد، به آنها امکان می‌داد و از آنها امکان هم می‌گرفت. تعداد از دست‌رفتگان فدایی‌ها در ایران خیلی بیشتر از مجاهدین بود. مجاهدین از سال ۵۰ تا ۵۷ که فهرست شهدایشان منتشر شد ۳۳ شهید

^۱. فراز دهه ۴۰-۵۰ در سرفصل شرایط شناسی یک بخش به تاریخ تفصیلی فدائیان خلق اختصاص دارد.

(از بنیان‌گذاران بگیرید تا تپیی که کارگر بود و عضوشان شده بود) داشتند. ولی فدایی‌ها دویست و خرده‌ای نفر در درگیری‌ها و در میدان تیر و در زندان‌ها زیر شکنجه ازدست‌داده بودند. [این نشان می‌دهد] که جریان مایه‌گذاری بودند و پس زدن فدایی‌ها کار درستی نبود. فدایی‌ها ۲۴ بهمن ۵۷، دو روز بعد از پیروزی انقلاب، به طرف مدرسه‌ی رفاه که آقای خمینی بود، اعلام راهپیمایی کردند. باید با این جریان برخورد جذبی می‌شد. جذبی نه به این مفهوم که [الزاما] در حاکمیت بیایند، که البته اگر انقلاب ایران، انقلابی بود که قدرت را به صورت دموکراتیک توزیع می‌کرد بالاخره باید یک گوشه‌ای از کار هم به آنها می‌رسید. آنها جریان [حزب] توده نبودند که حامی منافع [کشور] دیگری باشند، جریان پیکار هم نبودند که از شان بوی تعفن بیرون بیاید. جریانی بودند که ده سال در ایران پیشینه داشتند و می‌توانستند یک گوشه‌ی کار اجرایی را بگیرند. می‌توانستند چند تا نماینده در مجلس داشته باشند و در کار اجتماعی مشارکت کنند. اما همه‌ی این امکانات به خاطر دیدگاه سنتی به رویشان بسته شد و آقای خمینی هم با آن راهپیمایی مخالفت کرد. در حالی که آقای خمینی نقش رهبری داشت و می‌باید تمام نیروهای درون جنبش ملی از جمله جریان فدایی را پوشش بدهد. [جریان فدایی] مارکسیست بود، موحد نبود و مذهب را قبول نداشت ولی هیچ وقت مثل جریان پیکار یک جریان ضد مذهبی که پنجه به روی مذهب بکشد و خون بریزد، نبود؛ اصلاً این طور نبود! لذا خودشان چپ‌روی‌هایی داشتند اما یک پس‌زدن تاریخی از این طرف و یک میل سنتی ضد مارکسیستی در روحانیت و در بخشی از حاکمیت وجود داشت. خود دولت موقت هم به خصوص شخص مرحوم مهندس بازرگان یک میل ویژه‌ی ضد مارکسیستی داشت. بهمن ۵۹ مهندس بازرگان در سخنرانی به مناسبت ۲۲ بهمن که احتمالاً

در زنجان^۱ کردند، عنوان کرد که اگر امریکا شیطان بزرگ و کبیر است، مارکسیست شیطان اکبر است. یعنی مارکسیست‌ها شیطان بزرگتری نسبت به امپریالیسم هستند. درحقیقت مهندس بازرگان تضاد فرعی را دامن زد. پس دولت موقت هم ضد مارکسیست بود، شورای انقلاب هم تا حدودی همین‌طور و روحانیت هم به همین ترتیب. می‌شد برای بخشی از جریان مارکسیستی جایی در جامعه‌ی ایران در نظر گرفت کماینکه حقشان هم بود. از حق پیکار کسی دفاع نمی‌کند، از حق جریان‌های مارکسیستی که منافع بین‌المللی را بر منافع ملی ترجیح دادند و الان هم انگاره‌شان همان است کسی دفاع نمی‌کند اما جریان فدایی در ایران حداقل قابل دفاع اخلاقی بودند.

ترورها: تفکر مکانیستی، مواجهه با ضد شریعتی

ترورها هم از همان اوایل ۵۸ شروع شد؛ ترور قرنی که رئیس‌ستاد ارتش بود، ترور آقای مطهری، ترور مفتاح، ترور شیخ قاسم اسلامی و ترور هاشمی‌رفسنجانی. ترورها به هیچ‌وجه قابلیت دفاع نداشت. کماینکه همه‌ی نیروها (نه شفاهی، با بیانیه که مستند است) اعم از نیروهای جنبش مسلحانه ترورها را محکوم کردند. مثل فدائیان اسلام که مساله‌ی فکری را با تصفیه‌ی مکانیکی حل می‌کردند، آنها [(فرقان)] هم همین‌طور بودند. البته جریانی بودند که قبل از انقلاب صادق و ساده‌زیست و پاکباز بودند و بجز آرمان هیچ نداشتند (آقای [اکبر] گودرزی و بچه‌های جوان دورش)^۲ ولی تفکر، تفکر مکانیستی‌ای بود و آقای مطهری هم نمی‌توانست در کادر ترور قرار بگیرد. انقلابی که تازه یکی دوماه از آن می‌گذشت و جامعه و حاکمیت‌اش می‌بایست تمرین دموکراتیک و زیست مسالمت‌آمیزی کردند، این بیرون آوردن اسلحه و ترور [درست نبود]. آن‌هم [در مورد] تیپ‌هایی که فکری

^۱. این سخنرانی در مسجدالنبی قزوین ایراد شده است و مشروح آن در روزنامه‌ی میزان، فروردین ۱۳۶۰ آمده است.

^۲. در این باره رجوع کنید به فراز انقلاب ۵۷، سرفصل روایت فراز.

بودند؛ مفتاح تیپ فکری بود، مطهری هم تیپ فکری بود -حالا هر مساله‌ای هم با شریعتی داشته‌باشد- شریعتی هم یک تیپ فکری بود. مفتاح یک تیپ بین حوزه و دانشگاه بود. شیخ قاسم اسلامی هم یک تیپ افراطی مثل کافی بود. در مسجد پیاله‌ی تجریش کتاب شریعتی را می‌گرفت و بر سر منبر آب‌دهان رویش می‌انداخت. کار [قاسم اسلامی] بد و غیراخلاقی بود و با مساله‌ی فکری برخورد غیرفکری داشت اما به هر حال اسلحه توسط گروه‌فرقان به‌وسط آمد و با کمپ ضدشریعتی مواجهه‌ای کردند که قابل دفاع نبود. البته اصلاً مفتاح ضدشریعتی نبود. مطهری هم ضدشریعتی نبود، مخالفت‌هایی با شریعتی داشت کم‌اینکه هرکسی حق‌اش است که مخالفتش را با دیگری بروز دهد. اینها هم از این مجرا ضربه‌ای به شرایط زدند.

اشغال سفارت: فاز انقلاب‌دولت اصلاحی / گرایش ضد امپریالیستی محسن تملک

وجه بعدی، اشغال سفارت بود. اشغال سفارت یک حرکت سکناریستی^۱ بود. به‌این مفهوم که یک اقلیت جلو می‌افتد و به‌آنچه می‌رسد، انجام می‌دهد [ولی] هزینه‌اش به‌حساب همه است. تک‌تک ما می‌توانیم کاری تا حد انتحار بکنیم. جان مال خودمان است (البته جان مال صاحب اصلی است و در سیر طبیعی باید به او تحویل داد). می‌توانیم انتحار کنیم و دست آخر خودمان پاس‌خگوی جان‌آفرین خواهیم بود و خودمان می‌دانیم با او؛ اما اگر حرکتی منجر به‌این شود که هزینه‌اش را دیگران بدهند هم غیرحرفه‌ای و هم غیراخلاقی است. سفارت اشغال شد، البته باید فضای اشغال سفارت را درک کرد و با این جریان مثل هر جریان دیگر منصفانه برخورد کرد. یک‌وجه این بود که فاز، فاز انقلاب بود [ولی] دولت، دولت اصلاحی بود. اگر دولت مهندس‌بازرگان سال ۷۶ [روی کار] می‌آمد، کاملاً با شرایط هم‌خوان بود؛

^۱ . Sectarist . به معنای فرقه‌گرا است و اصطلاحاً به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در درون یک گروه بزرگ‌تر شکل می‌گیرند و به حرکت‌های تندروانه و یا کندروانه دست می‌زنند که عموماً با شعارهای عمومی اکثریت آن گروه فاصله دارد.

تنوع، تکرار، اصلاح اقتصادی و اصلاح سیاست خارجی، گفتگوی تمدن‌ها و.... این شعارها می‌توانست در آن دولت با آن ماهیت قرار بگیرد. اما شرایطی که انقلاب ۵۷ را به ۳۹-۴۲ و باد و طوفان دهه‌ی ۵۰ و بعد ۵۶-۵۷ (قبلا صحبتش زیاد شد و امروز هم به آن اشاره شد) وصل می‌کرد با این دولت که در فاز اصلاح بود، هم‌خوانی نداشت. این مورد همه را مساله‌دار می‌کرد. آرام-آرام گروه‌ها چه مذهبی و چه چپ موضع گرفتند. خیلی از روشنفکران هم موضع گرفتند. دانشگاه هم موضع داشت. [نکته مورد] توجه دوم این است که دانشگاه هم خُل دست در اختیار جریان رادیکال بود. در هیچ دانشکده‌ای چه تهران و چه شهرستان جریانی که ذیل تابلوی نهضت ملی و یا نهضت آزادی فعالیت کند، وجود نداشت. یک جریان انجمن اسلامی بود که ۵۸ زیرچتر دفتر تحکیم وحدت رفتند، انتخاب تاریخی‌شان روحانیت و آقای خمینی بود و خودشان را درکادر نظام تعریف می‌کردند. یک جریان هم سازمان دانشجویان مسلمان بود که خودشان را در کادر سازمان [مجاهدین] تعریف می‌کردند. یک جریان کوچک‌تر هم جنبش دانشجویان مسلمان بود که هوادار دانشجویی جنبش مسلمانان مبارز بود و بقیه هم چپ‌ها بودند. سازمان‌دهی دانشگاه یک‌دست رادیکال بود. انجمن حجّیه با ماهیت خودش، نهضت آزادی، احزاب ملی درون جبهه‌ی ملی با ماهیت خودشان در دانشگاه آن موقع نماینده نداشتند. لذا دانشگاه کاملاً رادیکال بود. این یک‌وجه قضیه است.

وجه دیگر این‌که آنهایی که سفارت را اشغال کردند -فارغ از اینکه بعداً به چه رانت‌هایی دست یافتند و چه کردند که سر جای خودش درست است- آن زمان گرایش ضدامپریالیستی داشتند. آن‌زمان مساله‌ی بازگشت شاه، بازگشت اموال ایران که بلوکه شده بود یا در حال بلوکه شدن بود (البته بعداً بلوکه شد) و نوع مرادده‌ی انقلاب ایران با امریکا [مطرح] بود. ملاقات مهندس بازرگان،

دکتریزدی و آقای چمران با برژینسکی در بیرون از کشور^۱ حسایست‌ها از جمله حساسیت‌های گرایش انجمن اسلامی در دانشگاه را خیلی دامن زد. ضمن اینکه بچه‌های انجمن اسلامی و تحکیم وحدت از تابستان ۵۸ متشکل شده بودند و در دانشگاه تشکیلاتی را در مقابل تشکیلات گروه‌ها به وجود آورده بودند و خط صاحب دانشگاه را هم مزه‌مزه می‌کردند، یک حس تملکی هم داشتند که انتقاد ویژه به این حس تملک است. به نمایندگی از یک ملت سفارت را اشغال کردند و ۳۰ سال است که همه تاوانش را پس می‌دهند. شرایط آن دوران و شرایط آن بچه‌ها را باید درک کرد ولی عمل، عمل قابل دفاعی نبود. مثلاً ویت‌کنگ‌ها ده‌هزار روز با سه کمپ امپریالیستی که آخرینش امریکا بود، جنگیدند. در حال جنگ با امریکا بودند اما ویت‌کنگ‌ها در هانوی محافظ می‌گذاشتند که به سفارت امریکا آسیبی وارد نشود؛ این عین درایت است. در حال جنگ با امریکا است و سربازش را هم می‌زند - چون کشورش را اشغال کرده‌اند حش است که سرباز امریکایی را نابود کند- اما در کنارش یک درایت دیپلماتیک هم دارد که سفارت را محافظت می‌کند تا اشغال نشود. آن سفارت در حقیقت ملک آن کشور محسوب می‌شود.

فضا و شرایط اشغال‌کنندگان را باید درک کرد. [این عمل] یک مقدار از سر استیصال بود یعنی حس می‌کردند که جریان انقلاب آچمز شده است. (اگر بخواهیم منصفانه تحلیل کنیم هم چنان که انتظار داریم دیگران هم در تحلیل ما پشت ذهن و سیر ما را هم منظور کنند، ما هم باید سیر آنها را منظور کنیم). سیر آنها یک سیر مبارزاتی ضد امپریالیستی دانشجویی از دهه‌ی ۵۰ تا ۵۸ (دقیق‌تر نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ تا سال ۵۸) بود. انتخابشان هم

^۱. در حاشیه جشن استقلال الجزایر در آبان ۱۳۵۸ مهندس بازرگان به همراه دکتر یزدی وزیر امور خارجه و دکتر چمران وزیر امور دفاع با برژینسکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید دیدار کردند که موضوع این دیدار تحویل شاه به ایران و به رسمیت شناختن انقلاب توسط آمریکا بود. سه روز بعد تظاهراتی در اعتراض به این دیدار صورت گرفت و سفارت آمریکا اشغال شد.

انتخاب آقای خمینی بود و با دولت موقت مساله داشتند، مساله‌ی بازگشت شاه و اموال و این گونه دغدغه‌ها هم وجود داشت [اما] عمل، عمل مکانیکی‌ای بود. از دیوار سفارت بالا رفتن قابل دفاع نبود. البته این را هم باید گفت که آن زمان همه‌ی نیروها بدون استثناء از اشغال سفارت دفاع کردند. مجاهدین، فدایی‌ها، جناح رادیکال جدا شده‌ی نهضت آزادی و... همه دفاع کردند. آن موقع فقط شخص مهندس بازرگان، بخشی از دولت موقت و تک‌عنصری از روحانیت مثل آقای کنی که جسارت ابراز داشتند و جوگیر نشدند، مخالفت کردند، وگرنه همه حمایت کردند. الان همه منتقد هستند اما آن موقع همه جلو سفارت می‌آمدند و اعلام حمایت می‌کردند. پلاکارد می‌زدند و بیانه می‌دادند. اگر بچه‌ها به روزنامه‌های سال ۵۸ مراجعه کنند [می‌بینند] که همه (رادیکال‌ترین نیروهای آن زمان) حمایت کردند. لذا این قضیه‌ی سفارت را می‌بایست جدی‌تر تحلیل کرد.

انقلاب فرهنگی: حس تملک کامل، انسداد فعالیت در دانشگاه/رگه‌ی افراطی در دانشگاه

وجه بعدی، انقلاب فرهنگی بود. در انقلاب فرهنگی این حس تملک به یک تملک کامل تبدیل شد. یکی از اعضای اصلی هسته‌ی اصلی [اشغال سفارت] در کیهان سال ۶۴ مصاحبه‌ای دارد (اسم نمی‌بریم). آن موقع هر سال کیهان سال [که شامل] تحولات آن سال بود [به همراه] چند مصاحبه چاپ می‌شد. ایشان در آن مصاحبه صریح تاکید کرده‌است که ما سفارت را اشغال کردیم، سقوط دولت موقت در ناسیه‌اش بود و از اشغال سفارت می‌خواستیم به سقوط دولت موقت هم برسیم. (این مضمون است و نقل عین نیست و دوستان می‌توانند خودشان تعقیب کنند^۱). از اینجا یک حس تملک پیدا شده بود که این

^۱. ابراهیم اصغرزاده در مصاحبه‌ای تحت عنوان پرونده مفتوح آمریکا در کیهان سال ۱۳۶۴ از استعفای دولت موقت با عنوان سقوط یاد کرده و هدف اشغال سفارت را سقوط دولت موقت دانسته است. همچنین عباس عبدی در مصاحبه‌ای با نام برنامه تسخیر لانه جاسوسی آمریکا چگونه ریخته‌شد در کیهان سال ۱۳۶۵-۶۶ بیان داشته که احتمال سقوط دولت موقت یکی از اهداف مطلوب اشغال سفارت تلقی می‌شد.

حس تملک، در سال ۵۹ [اینطور] گُل کرد که انقلاب مال ماست. اما در دانشگاه، همه در انقلاب سهم داشتند؛ مارکسیست‌ها، بچه‌های مجاهدین و مذهبی‌هایی که خودشان را در کادر مجاهدین و نظام تعریف نمی‌کردند، سهم داشتند. اما حس تملک [شان به اینجا رسید] که دانشگاه دارد از دست می‌رود. مگر دانشگاه مال انجمن‌های اسلامی بود؟! دانشگاه مال تحکیم وحدت بود؟! دانشگاه مال دانشجویو مال جامعه‌ی دانشگاهی است. استاد در آن هست، کارمند هست، زحمت‌کش دانشگاه هم هست، دانشجو هم هست. دانشگاه همه‌اش مال دانشجو نیست و دانشجو هم فقط یک اقلیت خاص نیست. خط بعدی‌شان این بود که فعالیت سیاسی دانشگاه را تعطیل کنند. آقای هاشمی‌رفسنجانی مصاحبه‌ای دارد در یکی از سالگردهای انقلاب فرهنگی^۱ (یک مصاحبه [تلویزیونی] هم در خود سال ۵۹ دارد) که تصریح کرده دانشجویها پیش ما آمدند و از فعالیت گروه‌ها نگران بودند، ما هم نگران بودیم و انقلاب فرهنگی شد. آن دانشجویان نگران، انقلاب فرهنگی کردند! مثل اینکه در این جمع تک‌تک ما یک نگرانی‌ای داشته باشیم و سالن را ببریم هوا و در سالن را ببینیم. چنین اتفاقی افتاد. البته این طرف هم یک رگه‌ی افراطی حداقلی در دانشگاه بود. در انقلاب فرهنگی آن جریانی که

۱. در ۲۶ فروردین ۱۳۵۹ در حاشیه سخنرانی اکبر هاشمی رفسنجانی بین گروه‌های دانشجویی درگیری بوجود می‌آید و در نهایت ساختمان‌های اداری دانشگاه توسط دانشجویان پیرو خط امام تصرف می‌شود. در همین روز در چند دانشگاه دیگر از جمله علم و صنعت و تربیت معلم اقدام مشابهی از سوی این گروه انجام شد. سه روز بعد لزوم تسریع در روند پاکسازی دانشگاه‌ها از سوی آیت‌الله خمینی مطرح شد که مبتنی بر آن فرصت سه روزه‌ای از سوی شورای انقلاب به گروه‌های دانشجویی برای تخلیه دانشگاه داده شد که البته در برابر آن مقاومت‌هایی صورت گرفت و حتی به زخمی و کشته شدن افرادی در سراسر کشور منجر گردید. در روز دوم اردیبهشت با حضور بنی‌صدر در دانشگاه تهران و درخواست برای تمکین به خواست شورای انقلاب، درگیری‌ها پایان یافت و تا انتهای سال تحصیلی به تدریج زمام امور همه‌ی دانشگاه‌ها توسط دانشجویان پیرو امام بدست گرفته شد. واقعه انقلاب فرهنگی به تشکیل شورای انقلاب فرهنگی و تعطیلی دوساله دانشگاه‌های سراسر کشور منجر شد.

لاستیک آتش زد یا در دانشگاه سنگربندی کرد یک جریان اقلیت اقلیت مارکسیست بود. یک جریان آشوب‌طلبی مثل پیکار به همراه چند تا گروه خیلی کوچک که در همه‌ی دانشگاه‌ها هم نبودند (گروه ۱۹ بهمن، گروه سیاه‌کل و گروه اشرف) بود. اینان چپ‌ترین و رادیکال‌ترین و افراطی‌ترین مارکسیست‌های تخیلی آن زمان بودند. یک رگه‌ی اقلیتی بودند و حتی فدایی‌ها در انقلاب فرهنگی برخورد مسلحانه نکردند. یا حتی جریان دانشجویی مجاهدین وقتی که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور که بنی‌صدر بود، خواستند که دانشگاه تخلیه بشود، دانشگاه را تخلیه کردند. جریان دانشجویی مجاهدین، جریان موج‌افشانی بود و یک جریان کوچک نبود، در جاهایی هم از انجمن اسلامی‌ها بیشتر بودند. لذا فقط یک رگه‌ی افراطی بود که اواخر فروردین و اردیبهشت بروز و ظهور پیدا کرد. دانشگاه، تعطیل شد. لذا این حس تملک که انقلاب مال ماست، دانشگاه مال ماست، نظام مال ماست در این جریان که خودش را زیر روحانیت و ولایت‌فقیه تعریف می‌کرد، [شکل گرفت]. در اردیبهشت ۵۸ که کنگره‌ی تحکیم وحدت تشکیل شد، مرامنامه و اساسنامه‌ای آمد که با سنت دانشجویی ایران و سنت دانشجویان مذهبی هم نمی‌خواند. آمدند خودشان را تعریف و موکول کردند به روحانیت. یعنی از این به بعد انجمن‌ها هر حرکت جدی تشکیلاتی و صنفی‌ای می‌خواستند بکنند، می‌بایست مجوز را از روحانیت می‌گرفتند.^۱ دانشجویی که برای خودش عقلی دارد، درکی دارد (عقل کل نیست اما عقلی دارد که کار دانشجویی را خودش می‌کند و نیروی بیرون دانشگاه را وارد دانشگاه نمی‌کند) [باید مجوز می‌گرفت]. انقلاب فرهنگی یک حرکت به‌غایت انحصارطلبانه بود. بعد از این اشاره خواهیم کرد که جریانی که انقلاب فرهنگی کرد یکی از رانت‌خوارترین جریان‌ات بعد از سال ۶۰ بود. از

^۱. در این اساسنامه بندهایی مبتنی بر اعتقاد به اسلام فقهات، ولایت فقیه، همکاری حوزه و دانشگاه و حضور و نظارت روحانیت بر دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی وجود دارد.

همان موقعی که سال ۶۰ دانشگاه بازگشایی شد، تعداد واحدهایی که اینها می‌توانستند بگیرند، بیشتر از بقیه بود. چون سال ۵۹ را تحریم کردند، سال ۶۲ که دانشگاه باز شد اینها می‌توانستند هرترم ۲۴ واحد بگیرند. (آقای دکتر ملکی هم اینجا [شاهد] هستند). دانشگاه حد و عرف و ثرمی دارد. از همان سال ۶۰، کاروان مکه و سفرهای رانتهی [داشتند]. بعد تربیت‌مدرس^۱ شکل گرفت. تربیت‌مدرسی‌ها بنا بود که بروند در مناطق محروم کشور تدریس کنند. اما بلافاصله در دانشگاه خودشان استاد شدند. مثلاً در دانشکده‌ی خودمان^۲، تا سال ۶۱ طرف روی صندلی دانشجویی می‌نشست (در این سال‌ها کسانی که چند تک درس داشتند می‌توانستند درسشان را تمام کنند) و ۶۲ که دانشگاه باز شد، استاد شد. فاصله‌ی سنی‌اش با بعضی از دانشجویان سه-چهار سال بود. بعد از بازشدن دانشگاه اینها [دانشجویان انجمن اسلامی] به دانشگاه‌های خودشان بازگشتند و دانشگاه را تسخیر کردند و بعد هم بورسیه‌ی خارج از کشور رفتند. جریان غالب انقلاب فرهنگی، جریان رانت‌خواری شد؛ هم در تیر و هم در پُست و ...

جنگ: قرارداد ۱۹۷۵، صدور انقلاب

وجه بعدی هم جنگ بود. یکی از زمینه‌های جنگ، قرارداد ۱۳۵۴/۱۹۷۵ بود^۳. آن زمان در منطقه‌ی ما هژمونی شاه بود که مورد حمایت جمهوری خواهان امریکا هم بود، (نیکسون و کیسینجر یک بار ۵۱ به ایران آمدند و یک‌بار هم کیسینجر با یک هیئت ۴۰ نفری از همه‌ی سرمایه‌داران

^۱. دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۰ با نام مدرسه تربیت مدرس با هدف تربیت مدرسان متعهد تأسیس شد و در سال ۱۳۶۵ به دانشگاه تربیت مدرس تغییر نام داد. این دانشگاه اختصاصاً به پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی می‌پردازد.

^۲. دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی.

^۳. قرارداد ۱۹۷۵ الجزایز بین ایران و عراق با امضای وزرای امور خارجه وقت دو کشور به مناقشات مرزی بین ایران و عراق پایان داد. صدام پنج روز قبل از حمله به ایران، این قرارداد را در مجلس ملی عراق پاره کرد.

اصلی امریکایی به ایران آمد. شاه کاملاً تحت حمایت امریکا بود. صدام خیلی مایل نبود قرارداد را امضاء کند ولی بالاخره با وساطت الجزایری‌ها امضاء کرد. بعد از انقلاب ایران خود صدام هم در منطقه مدعی شد. از این طرف هم میل صدور انقلاب وجود داشت و تحرکاتی در منطقه [ازجمله] عراق بود تا مثلاً تحرکی مثل ایران هم در عراق پیدا بشود. درحقیقت دو زمینه [برای جنگ] بود؛ یکی درون صدام و یکی هم درون اینها. مجموعاً جنگ صورت گرفت، اتفاقی که می‌توانست رخ ندهد. شما نگاه همان دولت ساندنیست با معدل سنی ۳۲ سال، دورش از همه‌ی مرتجعین منطقه‌ای محاصره بود. یک‌طرفش السالوادور بود که به‌غایت ارتجاعی بود. در السالوادور همه‌ی گروه‌بان‌ها مثل سوموزا که گروه‌بانی در نیکاراگوئه بود و حکومت تشکیل داده‌بود، حکومت تشکیل داده بودند. بهترین‌شان گروه‌های سرخ‌پوستی میسکیتو بودند که آنها هم تمایلات ارتجاعی داشتند و تقریباً مزدور آمریکا بودند ولی گلوله‌ای در نیکاراگوئه در نرفت. یک جریان ۳۲ ساله همه‌ی پیرامون خودش را اداره کرد. خیلی مهم بود. ولی اینجا با اینکه معدل سنی دولت و شورای انقلاب نسبت به نیکاراگوئه حداقل ۳۰ سال بالاتر بود، این اتفاق در ایران رخ نداد. بفرض که عراق مایل به جنگ بود و چنگ و دندان نشان می‌داد اما این طرف باید اداره‌اش می‌کرد. اتوریتیه‌ی انقلاب ایران [درحدی بود که] بتواند [تهدید را] اداره و مدیریت کند، ولی این اتفاق رخ نداد.

خرداد ۶۰: حذف بنی‌صدر، شکل‌گیری، ضربه‌ی ۵۰، ضربه‌ی ۵۴، زندان، هژمونی

اما آخرین تکانه‌ای که دوره را به‌سر می‌آورد و دوره‌ی جدیدی را باز می‌کند، تکانه‌ی خرداد ۶۰ است که این هم مثل همه‌ی قبلی‌ها زمینه داشت. زمینه‌ها را فقط تیک می‌زنیم و نمی‌توانیم زیاد بازشان کنیم. [اینکه] نمی‌توانیم زیاد باز کنیم به‌خاطر محافظه‌کاری نیست. نظر خود من این است که مساله‌ی خرداد ۶۰ را وقتی می‌شود کامل بازکرد که چند پیش‌نیاز وجود داشته‌باشد. یک، ظرفیت پذیرش تحلیلی در نیروها وجود داشته‌باشد، چیزی

که الان وجود ندارد. دو، دو طرف در موضعی باشند که بتوانند حرکت خودشان را توضیح بدهند. الان یک طرف می‌تواند اما ما با دو طرف مساله داشتیم و داریم. به این علت و تحلیل الان زیاد نمی‌توان وارد لایه‌هایش شد. اگر جامعه‌ی ایران به یک موضع عقلانیت رسید و نیروها و حاکمیت هم به موضع انتقاد از خود رسیدند و این امکان وجود داشت که طرفین درگیر مواضع خودشان را توضیح بدهند، ما نسبت به دو طرف موضع انتقادی ویژه- ای داریم. دو طرفی که ایران را به طرف فروپاشی بردند. فروپاشی ملی خیلی مهم‌تر از فروپاشی یک حاکمیت است. فروپاشی ملی خیلی مهم‌تر از بین رفتن حتی جریانی است که سابقه‌ی مبارزاتی دارد.

در حد امکان (امکان هم نه به لحاظ امنیتی که به لحاظ اینکه انسان چقدر صلاحیت دارد وارد بشود) به نظر من چهار مساله [در مورد خرداد ۶۰] وجود داشت. مساله‌ی اول شکل‌گیری سازمان مجاهدین بود.^۱ یک جریان با معدل سنی ۲۵ سال شکل می‌گیرد. این جریان، در حد خودش حمایت جریان- های اصلی سراسر ایران، بخشی از روحانیت، بازار و دانشگاه، را جلب می- کند: [این حمایت‌ها] خود به خودی نبود؛ حینفی بود که در دوران دانشجویی (از کرج) شناخته شده بود، راه افتاد و هم کار کیفی و هم کار کمی کرد. انجمن‌ها را تکثیر کرد و کتاب‌خوانی را در انجمن‌هایی که قبل از آن بخشی‌شان بسیار سستی بودند، باب کرد. از کتاب فیش تحقیق بیرون آورد. متدلوژی مطالعه بیرون آورد. خیلی مهم بود که یک دانشجویی ۲۰ ساله در دانشگاه کرج این کارها را بکند. همه‌ی بچه‌های انجمن اسلامی را قرآن به- دست کرد، بعد منظم کرد و بعد هم به شهرستان‌ها رفت و در دانشگاه‌های آن زمان، انجمن اسلامی زد. خودش هم تیپ قرآنی‌ای بود؛ هم در دانشگاه تفسیر می‌کرد و خیلی اهمیت داشت که در بازار هم می‌رفت [و قرآن] تفسیر

^۱. در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران بطور تفصیلی در فراز دهه ۴۰-۵۰ در سرفصل شرایط شناسی بحث شده است.

می‌کرد. بالاخره هویتی داشت. حنیف‌نژادی که هاشمی‌رفسنجانی می‌پذیرفت، مطهری می‌پذیرفت، خامنه‌ای می‌پذیرفت. خیلی مهم است. الان شاخص‌ترین چهره‌های جریان دانشجویی ایران را چه کسانی می‌پذیرند؟ چه کسانی حاضرند با آنها دست استراتژیک بدهند؟ چه کسانی حاضرند؟ این مساله خیلی مهم بود که اقطاب شناخته‌شده‌ی روحانیت در ایران با اینها [مجاهدین] دست استراتژیک دادند. اصلاً دستگیری هاشمی در ارتباط با کمک مالی به مجاهدین بود و دستگیری بقیه‌ی روحانیت هم همین‌طور. روحانیت خودش کار ویژه‌ای نمی‌کرد و خودش را در ارتباط با سازمان و شریعتی تعریف می‌کرد. البته بخشی‌شان هم تحرک‌های فردی داشتند. پس شکل‌گیری [سازمان مجاهدین] خیلی مهم بود. درست است که با اقبال روبرو شد اما از طرف دیگر با مساله هم مواجه شد. برای بخش سنتی روحانیت قابل درک نبود که به قول خودشان چهار تا بچه‌ی زیگول دانشجوی بیابند و کبابه‌ی اسلام را سردست بگیرند. کبابه را سردست گرفتند، هزینه‌اش را هم خودشان دادند و دست آخر هم به میدان تیر چیتگر رفتند. این است که بخشی از روحانیت سنتی با شکل‌گیری مساله داشت ولی منصفانه باید گفت بخشی از روحانیت هم مساله نداشت و پشت سرشان آمد و کمک‌شان کرد. به‌خصوص تپی مثل هاشمی یا آقای کنی کمک‌های ویژه‌ای به مجاهدین کردند. کمک هم که فقط کمک مالی نیست، بخشی از روحانیت پشت سر سازمان آمد و مؤید-حامی جریان مجاهدین شد.

اتفاق دیگر ضربه‌ی ۵۰ بود. می‌توان گفت ضربه‌ی ۵۰ نیروهای پخته و مدیر مجاهدین را از آنها گرفت. جریان‌هایی بعدی که رهبری شدند تومانی هشت‌ریال شاید هم بیشتر، با بنیانگزاران فرق داشتند؛ پختگی، صداقت و مدیریت‌شان. این خیلی مهم بود که حنیف ۲۴ ساله بازار را پشت سر خودش بیاورد. از بازار تبریز و بازار تهران و... پول به داخل سازمان بیاید و خانه به سازمان بدهند. اتفاق ویژه‌ای بود. آن‌موقع پشت مسجد سپهسالار، یخچال و یخ‌سازی بود. آقای

حسین‌فکری روی این یخ‌ها فوتبال بازی می‌کرد. آقای حسین‌فکری در ۱۶ سالگی این ژن را داشت که در سال ۱۳۱۸ باشگاه تهران‌جوان را تأسیس کند. خودش متولد ۱۳۰۲ بود. یک ژنی داشت که این ژن را حنیف‌نژاد در این حوزه داشت. وقتی که رفت فاصله‌ی بنیان با فاصله‌ی بعدی‌ها فاصله‌ی ویژه‌ای بود. دو سه نفر [کیفی] را هم مثل کاظم‌ذوالانوار در سال ۵۴ زدند.^۱ آنها هم می‌دانستند که چه‌کسی را بزنند. تپیی بود که مثل بقیه فاصله‌اش با بنیانگذاران زیاد نبود؛ فرد اخلاقی، سازمان‌ده و تئوریک [ی بود]. اگر این تیپ‌ها در سازمان می‌ماندند طبیعتاً پختگی بیشتری در ایران پیدا می‌کردند.

[اتفاق] بعدی ضربه‌ی ۵۴ [بود که] ذهن‌ها را زخم کرد. همه فکر می‌کنند فقط روکش قلب مخملین است اما ذهن هم مخملین است. با ذهن نمی‌شود با اسلحه طرف شد. با ذهن نمی‌شود با قمه طرف شد. با ذهن نمی‌شود با قیچی و ناخن‌گیر و موچین مواجه شد؛ مخمل است. مخمل ذهن جامعه‌ی سنتی ایران با ضربه‌ی ۵۴ آسیب دید. می‌توان گفت [ضربه‌ی] ۵۴، بخشی از جامعه‌ی سنتی ایران به‌خصوص آنهایی که در زندان و مبارزه بودند را به راست انداخت. [اتفاق] بعدی مسایل زندان [است]. برخوردی در زندان با جریان‌های سنتی صورت گرفت که نباید صورت می‌گرفت. برخوردهایی هم از آن طرف با جریان‌های دهه‌ی ۵۰ صورت گرفت که نباید صورت می‌گرفت. کینه‌های زندان که انباشته‌بود [سال] ۵۸ بیرون آمد. بعد از انقلاب بحث هژمونی هم بود. بحث هژمونی یک بحث دوطرفه بود و هر دوطرف درگیری هژمونی می‌خواستند.

این نقطه‌چین را رسم کنید؛ حساسیت‌های آغاز شکل‌گیری، ضربه‌ی ۵۰، ضربه‌ی ۵۴، مسایل زندان و هژمونی‌طلبی و ناپختگی بعد از انقلاب، خرداد ۶۰ را به‌وجود آورد. خرداد ۶۰ را باید جدی تحلیل کرد. این کاری که

^۱ خلا نسل بنیانگذاران در فراز دهه ۴۰-۵۰ سر فصل شرایط‌شناسی بررسی شده است.

آقای میثمی^۱ شروع کردند یک مقدار انجماد را باز کرد و موضع را برای ابراز نظر باز کرد. ان شاء الله جامعه‌ی ایران به سرفصلی برسد که همه‌ی نیروهای که در یک دوره همدیگر را تحمل نکردند (نیروهایی که الان هستیم)، بتوانند همدیگر را تحمل کنند و مسالهی فکری در ایران با فکر پاسخ داده شود. نه اسلحه‌ی نواب و فدائیان [اسلام] و عبدخدایی دربیاید، نه اسلحه‌ی فرقان دربیاید و نه سلاح‌های دیگر. در سیر خودش بنی صدر هم که با مجاهدین پیوند خورد، رادیکالیسم [را دامن زد] و مسایل و دیدگاه‌های خاص خودش را داشت. از آن طرف هم حزب جمهوری اگر نگوییم همه‌ی قدرت را، بخش مهمی از قدرت را می‌خواست و این وسط فقط مردم ماندند. کسی به این مردم فکر نکرد که بالاخره دو سال قبل آرمانی داشته [اند]. [انقلاب] ۵۷ را نه گروه‌ها به وجود آوردند و نه جریان‌های رهبری کننده. [انقلاب] با خون مردم، با حرکت مردم و با بچه‌های مردم پیش رفت. پادگان‌ها را مردم تسخیر کردند، رادیو تلویزیون را، کلانتری را مردم [گرفتند]. انقلاب را مردم پیش بردند و تا سال ۶۷ بار جنگ را هم همین مردم به دوش کشیدند. هیچکس فکر نکرد [چرا] اتفاق‌های داخل زندان را وسط بریزیم؟! مردم ذهن‌شان آلوده می‌شود [در حالی که] مردم اصلاً نمی‌دانستند ماجرا چیست؟ ۵-۶ نفر در یک کمپی با هم درگیر بودند. بهتر بود درگیری می‌ماند و یک مجرای دموکراتیکی برای حل و فصل‌اش پیدا می‌شد نه اینکه بیایی دانشجو را درگیر کنی، کاسب را درگیر کنی، مسجدی را درگیر کنی. بالاخره در دوطرف این درک و ظرفیت تاریخی وجود نداشت و در جریان بنی صدر و حزب جمهوری هم باز به همین ترتیب. خرداد ۶۰ اتفاقی در ایران رخ داد که ۱۵ سال بعد را کاملاً متأثر از خودش کرد. این پرده‌ی اول شرایط بود. ان شاء الله با یک تنفس به پرده‌ی دوم شرایط،

^۱. اشاره است به مجموعه مصاحبه‌های تحت عنوان ۳۰ خرداد ۶۰ که در دوماهنامه‌ی چشم-انداز ایران به مدیر مسئولی لطف‌الله میثمی انتشار یافته است.

۶۰ تا ۶۸، می‌رسیم. امشب شب تولد حضرت علی است. تبریک می‌گوییم. انسان ویژه‌ای بوده، عضو جدی هستی و عضو جدی مدار تغییر بوده است. برای تغییر پیرامون‌اش زندگی گذاشت و ما مبارزات این عضو فعال هستی را تقدیس می‌کنیم. روز پدر هم هست. آقای میثمی یک جوکی می‌گفتند. من یک مقدار عبوس هستم و بحث هم سنگین بود ان‌شاءالله یک تلطیفی بشود. ایشان می‌گفت روز مادر طلافروشی‌ها غلغله است و روز پدر، جوراب-فروشی‌ها.

با اجازه‌ی دوستان تکه‌ی دوم را آغاز می‌کنیم. این [فراز] خیلی تاریخ نیست که بخواهیم در آن بمانیم و پرانتزش هم هنوز خیلی بسته‌نشده است. ان‌شاءالله راجع به سینوس‌های کلان هشت‌فراز ر [بعدا] می‌توانیم بحث کنیم^۱.

پرده‌ی دوم شرایط؛ ۶۸ – ۶۰

ابتدا شرایط بین‌المللی را می‌بینیم و سپس به دریچه‌های درون دیوارهای ملی می‌آیم:

منظر بین‌المللی

واپسین مراحل جنگ‌سرد

این دورانی که از آن صحبت می‌کنیم یعنی اول دهه‌ی ۶۰ (اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی) تقریباً دیگر جنگ‌سرد آخرین مراحل خودش را طی می‌کند. رهبران اُرتدکس و سنتی شوروی که آخرین‌شان برژنف بود در این فاصله فوت می‌کنند. پاتگورنی و کاسینی هم فوت می‌کند. درحقیقت بعد از خروشچف، شوروی و بلوکش را تقریباً مثلث کاسینی، پاتگورنی و برژنف جلو می‌آورد. نهادهای نظامی - امنیتی‌شان هم بودند اما چهره‌های اصلی اینها بودند. اینها فوت می‌کنند و بعدی‌ها که می‌آیند هر کدام به‌نسبتی جریان

^۱. رجوع شود به جمع‌بندی‌های کلان از مجموعه آموزش‌های هشت‌فراز، هزارنیاز در سایت hodosaber.com. اینترنتی

اتوریتته و مسلط شوروی را مرحله به مرحله فروکش می‌دهند و آخرینشان هم گورباچوف است و فروپاشی [بلوک شرق] که در مرحله‌ی بعدی است.^۱ این دوره دیگر آخرین مراحل دو اردو [ی بلوک شرق و غرب] و رقابت‌ها است و این دوره آرام آرام می‌رود تا به افت پایانی خودش نزدیک بشود.

دوران دولت مقتدر

این دوران در جهان، دوران دولت مقتدر^۲ است. یعنی بعد از همه‌ی مساعی تثوریک آدام اسمیت که عنوان می‌کرد اگر در جامعه‌ی باز، اقتصاد و همه چیز آزاد باشد، عرضه و تقاضا تعادل نهایی را رقم می‌زند و اقتصاد آزاد سرمایه‌داری، دست نامرئی‌ای را در درون خودش تعبیه کرده که سامان‌بخش است و بحرانی از آن ناحیه ایجاد نمی‌شود. اما دهه‌ی ۱۹۸۰ متأثر از آلمان^۳ - های مختلفی که اینجا جای بحث نیست ضرورت دولت مداخله‌گر و دولت مقتدر که آن دست نامرئی را نقض می‌کرد، به وجود آمد. یکی از مصادیق این دولت مقتدر از منظر اقتصادملی، دولت‌ریگان در امریکا بود و یکی هم دولت خانم تاجر در انگلستان که هر دو دولت‌های مقتدر و مداخله‌گری بودند. در زمان این دونفر هم بانک رزوفدرال^۴ امریکا (که بانک مرکزی است) و هم بانک مرکزی انگلستان از قدرت شگرفی برخوردار شدند. دولت کنترل

^۱ . در رابطه با سیر فروپاشی بلوک شرق در پرسش و پاسخ جلسه ۵۷ از فراز انقلاب ۵۷ توضیح داده شده است.

^۲ . تثوری دولت مقتدر منسوب به توماس هابز می‌باشد. هابز بخش مهمی از کتاب لویاتان را به این مهم اختصاص داده است و آن را راه حلی برای برون رفت از بحران‌های جاری جامعه و اعضای آن می‌داند. این نظریه در وجه اقتصاد سیاسی مبتنی بر مدل اقتصادی دولت رفاه کینز، در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی رونق گرفت و موتوری برای توسعه محسوب می‌شد. در دهه هشتاد ذیل سیاست‌های تعدیل و کوچک‌سازی دولت، انتقادات به این تثوری اوج گرفت و رفته‌رفته جایگزین آن شد.

^۳ . element

^۴ . federalreserve

قیمت‌ها و کنترل بازارکار [را دست گرفت]. دوران، دوران دولت مقتدر بود و این دو دولت غرب را به‌سوی استقرار دولت‌های مقتدر بردند.

خیز توسعه

وجه بعدی خیز توسعه بود. در این دوره ادبیات توسعه در جهان بسیار جدی‌تر از قبل پخش شد و جنوبی‌ها هم به مطرح‌کنندگان ادبیات توسعه پیوستند. مثلاً نوازشریف پاکستانی^۱ (نه این نوازشریف سیاسی که اختلاس کرده بود) یک اقتصاددان اجتماعی است. در این دوره هندی‌ها هم رشد خودشان را داشتند و کارشناس توسعه صادر می‌کردند که اتفاق مهمی بود. بحث‌های توسعه در چین، کره، برزیل و کشورهای دیگر جدی شد.

دموکراسی هدایت‌شده

یک خط هم از طرف امریکا پیش‌برده می‌شد که خط دموکراسی هدایت‌شده بود. در این خط در کشورهایی که ملتهب بودند و به سرفصل آتاگونیسم می‌رفتند، (نه [الزاماً] انقلاب)، جریان‌هایی را سرکار می‌آوردند که پیشینه‌ی قبلی داشته باشند. مثلاً خانم بوتو^۲ در این دوره سرکار آمد و خانواده‌اش یک پیشینه‌ی اجتماعی-سیاسی داشتند و در فیلیپین و بنگلادش

^۱. نواز شریف. Nawaz Sharif. اقتصاددان بنگلادشی. او کتاب‌های زیادی در مورد رابطه تکنولوژی، توسعه و فقر دارد و مشاور بانک توسعه آسیایی و بانک جهانی است و هم‌اکنون در دانشگاه مریلند آمریکا تدریس می‌کند. انتشارات سازمان برنامه و بودجه کشور در سال ۱۳۶۷ کتاب توسعه و انتقال تکنولوژی نوشته‌ی نواز شریف را به فارسی برگردانده و منتشر کرده است.

^۲. بی نظیر بوتو. Benazir Bhutto. (۱۹۵۳-۲۰۰۷). نخست وزیر اسبق پاکستان. بوتو فرزند ذوالفقار علی بوتو بنیانگذار حزب مردم و نخست‌وزیر ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ بود. او که دانش‌آموخته علم سیاست از دانشگاه هاروارد و آکسفورد بود، در سال ۱۹۷۹ پس از اعدام پدرش توسط ژنرال ضیاءالحق رهبر حزب مردم شد و در ۱۹۸۸ به مقام نخست‌وزیری رسید. دو سال بعد به اتهام فساد مالی از این سمت برکنار رفت اما در سال ۱۹۹۳ دوباره عهده‌دار این سمت شد و سه سال بعد دوباره با دلایل مشابه، برکنار و راهی لندن شد. بوتو پس از یک دوره پرفراز و نشیب سیاسی در سال ۲۰۰۷ به پاکستان بازگشت و در خلال یک کارزار انتخاباتی ترور شد.

به‌همین ترتیب. [امریکایی‌ها] سعی کردند هم خانم باشند و هم خانواده‌شان پیشینه‌ی مبارزاتی داشته باشند. در نیکاراگوئه هم همین اتفاق افتاد و خانم چامورو^۱ سر کار آمد. همسرش خوان‌پدرو چامارو از پنبه‌کاران اصلی نیکاراگوئه و از رهبران بورژوازی ملی بود که در دهه‌ی هفتاد توسط سوموزا ترور شده‌بود و [نسبت به] خانواده‌اش سمپاتی^۲ وجود داشت. یک وجه دیگر برای کسانی که سر کار می‌آمدند تا دموکراسی هدایت‌شده را پیش ببرند، این بود که بخشی تحصیل‌کرده‌ی هاروارد و بخشی هم تحصیل‌کرده‌ی آکسفورد بودند. یعنی در پیشبرد دموکراسی هدایت‌شده یک جنگ دانشگاهی بین آکسفورد و هاروارد هم برقرار بود.

شوک منفی قیمتی

اگر بخواهیم [از منظر] اقتصادی [دوران را] را قاچ بزیم، شوک منفی قیمت نفت از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) شروع شد و نهایتاً در جنگ نفت‌کش‌ها^۳

^۱ . ویولتا چامورو. Violeta Chamorro. (۱۹۲۹). ریس‌جمهور اسبق نیکاراگوئه. چامورو تحصیل‌کرده آمریکا بود و مدت‌ها همراه با شوهرش بر علیه ساموزا در روزنامه‌ی لاپزا فعالیت می‌کرد که سبب دستگیری، تبعید و کشته‌شدن شوهرش شد. پس از انقلاب در نیکاراگوئه او به تیم رهبری ساندیست‌ها پیوست اما خیلی زود تبدیل به یکی از منتقدان آن‌ها شد. او در سال ۱۹۹۰ در مقابل اورتگا ریس‌جمهور پیشین و نامزد مورد حمایت ساندیست‌ها، پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری شد و تا ۱۹۹۷ در این مقام باقی ماند.

^۲ . Sympathy.

^۳ . جنگ نفتکش‌ها اصطلاحاً به حملات نظامی علیه نفتکش‌های ایران و عراق در طول دوره هشت‌ساله جنگ اطلاق می‌شود. عراق با هدف ممانعت از صدور نفت ایران آغاز کننده‌ی این حملات بود و در ۱۹۸۵ با تجهیز نیروی هوایی خود حمله به پایانه‌های نفتی و نفتکش‌های ایرانی را به اوج رساند. ایران در مقابل تهدید به بستن تنگه هرمز کرد اما با تقابل کشورهای منطقه و شورای امنیت روبرو شد و در نهایت بستن تنگه‌ی هرمز تنها یک تهدید باقی ماند. از سال ۱۹۸۷ آمریکا که پیش از این هم در منطقه حضور پررنگی داشت، رسماً با هدف محافظت از کشتی‌های کویت وارد معرکه شد و عملیات‌هایی را نیز علیه مواضع ایرانی انجام داد. در طول این جنگ مجموعاً ۳۲۲ حمله از سوی عراق به کشتی‌های ایرانی و ۲۲۱ حمله به کشتی‌های ایران صورت گرفت.

در سال‌های ۶۴-۶۵ به زیر هفت دلار سقوط کرد. یعنی از ۴۵ دلار تک‌محموله‌ی ۵۸-۵۹ به زیر هفت دلار در سال‌های ۶۴-۶۵ رسید.

بحران بدهی‌ها

در این دوران بحران بدهی‌ها بسیار عمده و عمیق شد. بدهکار شدن کشورهای جنوب از دهه‌ی ۶۰ شروع شده بود، دهه‌ی ۷۰ اوج گرفت و به برجسته‌ترین نقطه‌ی فواره‌ای خودش در سالهای حدودی ۶۵-۶۶ رسید. مثلاً بدهی آرژانتین بیش از ۱۱۰ میلیارد دلار [بود] و بدهی برزیل هم به‌همین ترتیب. مصر هم ۶۰ تا ۷۰ [میلیارد دلار بدهکار بود]. بحرانی به وجود آمد که امکان بازپرداخت بدهی‌ها وجود نداشت و بخش مهمی از جی‌ان‌پی^۱ و دقیق‌تر بخواهیم بگوییم بخش مهمی از جی‌دی‌پی^۲ کشورهای بدهکار مصروف بازپرداخت فرع و ام‌ها می‌شد و اصل‌اش هم که سر جای خودش باقی بود.

این فضای جهان بود.

منظر داخلی

حاکمیت تک‌پایه

در ایران خودمان بیاییم؛ حاکمیت تک‌پایه شد. از سال ۶۰ کاملاً تک‌پایه شد و پای لیبرال کاملاً کنار رفت. دولت موقت ۵۸ رفته بود. بعد، دولتی تشکیل شد [به نام] دولت شورای انقلاب که تا زمانی که بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد و بعد هم رجایی در سال ۵۹ دولت تشکیل داد، برقرار بود. بعد از حذف بنی‌صدر و اعضای نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی از حاکمیت و روشنفکرانی مثل تیپ دکترا می، حاکمیت تک‌پایه شد. ماندند روحانیون و مجموعه‌ی غیرروحانیونی که خودشان را ذیل روحانیت تعریف می‌کردند.

^۱ . Gross national product تولید ناخالص ملی

^۲ . Gross domestic product تولید ناخالص داخلی

هژمونی اکمل

اگر قبلاً روحانیت یک هژمونی کاملی داشت به زبان خودشان که بیشتر گرایش عربی دارد صحبت کنیم- هژمونی اکمل شد. هژمونی روحانیت کامل کامل شد و به کامل‌ترین شکل خودش رسید. تئوری ولایت‌فقیه بود، خود آقای خمینی هم بود، اقطاب روحانیت هم که بودند، ذیل آن هم روحانیت همه‌جا، در مجلس، در دولت و... بود. هژمونی روحانیت به لحاظ تاریخی و فکری کامل کامل شد. جریان مقابلی هم وجود نداشت. گروه‌هایی که اسلحه به دست گرفته بودند اصلاً دیگر در ایران نبودند و مقابله‌شان با جمهوری اسلامی یک مقابله‌ی فکری و اندیشه‌ای نبود. دوطرف فیزیکی برخورد می‌کردند، لذا در مقام مباحثه و مجادله با جریان جمهوری اسلامی نبودند. بقیه هم که تربیونی نداشتند. میزان^۱ نهضت آزادی بسته شد، اُمت^۲ جنبش مسلمانان مبارز هم سال ۶۰ خودش تعطیل کرد. در فضایی که جریان روحانیت پاسخگویی نداشت، هژمونی اکمل شد.

تشکیلات اجتماعی تئوری

اتفاق دیگر اینکه ولایت‌فقیه تبدیل به یک تشکیلات اجتماعی شد. در هر اداره‌ای که می‌رفتی سلسله‌مراتب ولایت‌فقیه جا افتاده بود و مسئول و رئیس آن اداره، نماینده‌ی ولی‌فقیه بود و این سلسله‌مراتب اطاعت جا افتاده بود. از ۶۰ تا ۶۶-۶۷ این گونه بود که تئوری ولایت‌فقیه تشکیلات اجتماعی خودش را هم پیدا کرد.

روشنفکری پائین‌دست و مرعوب

اتفاق تاریخی دیگری که در ایران افتاد [این بود که] روشنفکرانی که ماندند و خواستند خودشان را در کادر جمهوری اسلامی تعریف کنند و

^۱. روزنامه‌ی میزان ارگان نهضت آزادی ایران بود که از ابتدای سال ۱۳۵۸ به مدیرمسئولی رضا صدر و سردبیری عبدالعلی بازرگان انتشار یافت و در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ به حکم دادستانی انقلاب توقیف شد.

^۲. هفته‌نامه‌ی امت ارگان رسمی جنبش مسلمانان مبارز به مدیرمسئولی حبیب الله پیمان بود که از ابتدای انقلاب تا سال ۱۳۶۰ انتشار یافت و سپس داوطلبانه برای جلوگیری از تنش تعطیل شد.

جسارت زیست مستقل نداشتند، باعث شدند که روشنفکری [در جایگاه] پایین‌دست و مرعوب قرار بگیرد. اتفاق‌های جدی‌ای افتاد، اگر دوستان روزنامه‌های ۶۰ تا ۶۵-۶۶ را مراجعه‌کنند خیلی از این اتفاق‌ها را می‌بینند. مثلاً یک ستون ثابت آقای جلال‌رفیع^۱ در روزنامه‌ی اطلاعات می‌نوشت و واقعاً فقط این کلمه را به‌کار نمی‌برد که ما نوکر روحانیت هستیم. آن‌قدر روشنفکری را تخفیف می‌داد و آن‌قدر روحانیت را بالا می‌برد که یک نوع رابطه‌ی ارباب‌رعیتی [قابل مشاهده] بود. خود دوستان بروند آنها را ببینند. یا فرض کنید، آقای موسوی^۲ که نخست‌وزیر این دوره بود بالاخره در دهه‌ی ۵۰ و فاز انقلاب ایران یک روشنفکر بود و درمدار روحانیت نبود. متشرع نبود اما هم خودش و هم خانم‌شان فعالین مذهبی بودند. جاهایی در کنار سازمان مجاهدین خانم‌شان خودش را کنار محبوبه‌ی متحدین معرفی می‌کرد.^۳ اما

^۱. جلال رفیع (۱۳۳۳). دانش‌آموخته حقوق، روزنامه‌نگار و طنز نویس. او در سال ۱۳۵۸ با روزنامه‌ی کیهان همکاری داشت اما خیلی زود به روزنامه‌ی اطلاعات پیوست و تا سال از مقاله‌نویس‌های ثابت این روزنامه بود. او که مدتی نیز عضو شورای انقلاب فرهنگی بود، در دوران ریاست جمهوری خاتمی مشاور فرهنگی رسانه‌ای او شد. رفیع نویسنده کتاب‌هایی همچون بهشت‌شداد، فرهنگ‌برهنگی و برهنگی فرهنگی، مجموعه مقالات ناتمام و فضیلت‌های فراموش‌شده است.

^۲. میرحسین موسوی (۱۳۲۰) سیاستمدار، معمار و نقاش. او که دانش‌آموخته‌ی معماری است پیش از انقلاب با نام حسین رهجو فعالیت می‌کرد. موسوی در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه ملی و سپس انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا فعالیت مبارزاتی داشت و به نهضت خدایپرستان سوسیالیست و جنبش مسلمانان مبارز نزدیک بود اما پس از انقلاب با نزدیک‌شدن به محمد بهشتی به عضویت حزب جمهوری درآمد و دبیرسیاسی و سردبیر ارگان آن یعنی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی شد. او در دولت محمد رجایی و جواد باهنر وزیر امور خارجه بود و در دولت علی‌خامنه‌ای سمت نخست‌وزیری را بر عهده داشت.

^۳. زهره کاظمی (۱۳۲۴) مشهور به زهرا رهنورد. مجسمه‌ساز، نویسنده. دانش‌آموخته‌ی مجسمه‌سازی و علوم‌سیاسی. او پیش از انقلاب از شاگردان شریعتی بود و ضمن فعالیت‌های مبارزاتی کتاب‌های متعددی در رابطه با جایگاه زنان در اسلام و جامعه نگاشت. پس از انقلاب نیز نویسندگی را در دو حوزه‌ی هنری و قرآنی ادامه داد. او سال‌ها در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و دانشگاه الزهرا تدریس کرد و از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ ریس دانشگاه الزهرا بود. از جمله کتاب‌های او می‌توان به طلوع زن مسلمان، ریشه‌های استعماری کشف حجاب، پیام حجاب زن مسلمان، حکمت هنر اسلامی و... اشاره کرد.

آقای موسوی از وقتی دولت تشکیل داد، [دیگر] هیچ صبغه‌ی روشنفکری نداشت. قبلاً در دانشگاه‌ملی [دانشجو] بود و معماری دانشگاه‌ملی هم اصولاً پاتوق روشنفکران بود. با تیپ‌هایی مثل عبدالعلی بازرگان و یزدان حاج حمزه^۱ و آقای سیدمحمد مهدی جعفری^۲ و... زیست و نشست و برخاست داشت ولی از وقتی داخل حزب جمهوری رفت و به‌خصوص از سال ۶۰ که آن ترورها و انفجارها فضای ویژه‌ای در ایران به‌وجود آورده‌بود، خودش را کامل درکادر روحانیت و جریان ولایت‌فقیه تعریف می‌کرد. یا مثلاً آقای حسن حبیبی^۳ قبل از دهه‌ی ۴۰ کاملاً در خارج از کشور زندگی کرده‌بود. نه اینکه مذهبی نبود اما بیشتر ملی بود و عضو نهضت‌آزادی هم بود. سال ۵۸ در انتخابات

^۱. یزدان حاج حمزه. از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که پس از انقلاب به مسعود رجوی نزدیک شد. او که مدتی سمت معاونت وزیر کشور دولت موقت را بر عهده داشت در دور اول انتخابات مجلس از سوی سازمان مجاهدین خلق کاندید شد. حاج حمزه هم‌اکنون در خارج از کشور به سر می‌برد و عضو سازمان مجاهدین خلق (رجوی) است.

^۲. سیدمحمد مهدی جعفری (۱۳۱۸). نویسنده و مترجم. دانش‌آموخته ادبیات فارسی است. او که تدوین‌کننده‌ی تفسیر پرتویی از قرآن آیت‌الله طالقانی است پیش از انقلاب به دلیل فعالیت‌هایش در نهضت‌آزادی چندین سال را در زندان گذراند. در دوران انقلاب مشاور سیاسی دفتر طالقانی بود و پس از انقلاب به عنوان نماینده‌ی برازجان به مجلس اول شورای اسلامی وارد شد. جعفری پس از این دوران فعالیت‌های دانشگاهی‌اش را در دانشگاه شیراز ادامه داد. پرتویی از نهج‌البلاغه، بار دیگر شریعتی، سازمان مجاهدین خلق از درون، آفرینش هنری در گفتار نبوی و... از جمله تالیفات او هستند.

^۳. حسن حبیبی (۱۳۹۱-۱۳۱۵). سیاستمدار و حقوق‌دان. او که دانش‌آموخته حقوق در فرانسه بود، پیش از انقلاب در انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور به عنوان عضو نهضت‌آزادی ایران فعالیت می‌کرد. در اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از انقلاب نیز کاندیدای نهضت‌آزادی بود اما پس از واقعه‌ی تسخیر سفارت آمریکا خود را کاندیدای مستقل معرفی کرد و در دی ماه ۱۳۵۸ رسماً از عضویت در نهضت استعفا داد. او در دولت موقت وزیر آموزش عالی، در دولت میرحسین موسوی وزیر دادگستری، در دولت‌های هاشمی‌رفسنجانی و محمد خاتمی سمت معاون اولی ریاست جمهوری را داشت. حبیبی درحالی که عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرهنگستان ادب فارسی بود، در سال ۹۱ و پس از یک دوره بیماری درگذشت.

ریاست‌جمهوری نامزد نهضت‌آزادی بود. ایشان در سال ۶۲ وقتی که می‌خواست اعتبارنامه‌اش در مجلس تصویب بشود، دفاعیه‌اش این‌گونه بود که مثلاً من در نوفل‌لوشاتو می‌رفتم ماست و پنیر و کره‌ی امام را می‌خریدم. تو برای خودت آدمی! یا آنجایی که بعضی از نمایندگان راست به او حمله کردند که تو [قبلاً] عضو نهضت‌آزادی بودی، بدترین برخورد را کرد و گفت که انسان در مسیر زندگی‌اش روی یک نجاست هم راه می‌رود. یعنی نهضتی‌ها نجاست بودند؟! این قدر پُست مهم بود؟! تو باید خودت را این قدر برای گرفتن یک پُست نازل می‌کردی؟! آن‌هم وزیر دادگستری دولت که هیچ نقشی در تحولات نداشت و نمی‌توانست عرض‌اندام کند. لذا روشنفکری‌ای که خود را در درون حاکمیت تعریف می‌کرد، کاملاً خودش را پایین دست و مرعوب تلقی کرد. [روشنفکری] مرعوب فضا شد و دانشگاه، انجمن اسلامی و تحکیم وحدت هم عیناً همین سیر را طی کردند.

ویژه وضعیت: دوقطبی/پایان یک دوران/نفس سیاسی/شرایط سه‌کنجی/زندان‌ها

در این دهه ما یک وضعیت ویژه هم داریم. در سال ۶۰ تا ۶۸ دوقطبی‌ای [بین] جریانی که با حاکمیت مسلحانه برخورد می‌کرد و جمهوری‌اسلامی شکل گرفت. هر دوطرف هم برای خودشان حقانیت مطلق ترسیم می‌کردند و هیچ‌کدام نیروهای مابین خودشان را به حساب نمی‌آوردند. یعنی ادبیات هردو مشابه بود؛ یا با ما هستی یا نیستی. اما این وسط چه؟ نه ترور را قبول داریم و نه اعدام را؛ نه شکنجه را و نه اینکه بزنی یک پیش‌نماز را ترور کنی یا یک نارنجک به‌خودت ببندی و یک امام‌جمعه را منفجر کنی را قبول داریم و نه اعدام کسی که محکومیت‌اش در زندان تمام شده را؛ هیچ‌کدام از روش‌های دوطرف مورد قبول نبود. بعضی‌ها هم این وسط بودند که حق حیات و هویتی داشتند [اما فضا] دوقطبی شد و دوران نسبتاً باز از ۵۷ تا پاییز ۵۹ به‌پایان رسید. از پاییز ۵۹ به این طرف بوی درگیری استشمام می‌شد. تحرک این طرف و تدابیر آن طرف؛ معلوم بود که [فضا] به‌سمت درگیری می‌رود. از ادبیات دوطرف

معلوم بود که این دوران پایان پیدا کرد. به هر حال جمهوری اسلامی [برای] نیروهایی که در ایران ماندند فقط یک حق نفس قائل بود. تشکیلات که نداشته باشد، روزنامه که نداشته باشد، دفتر که نداشته باشد... نیرو فقط امکان دارد که نفس بکشد. حداقل دوبار مهندس سبحانی و مهندس بازرگان کتک خوردند. یکبار آنها را به بیابان بردند و اعدام نمایشی شان کردند. نه نشریه، نه تریبون، نه ستاد، نه صنف؛ فقط می‌توانی نفس بکشی! نفس هم موهبتی است که از جانب جمهوری اسلامی به [کسی که] نفس می‌کشند، اعطا شده است! شرایط برای نیروهایی که نه مبارزه‌ی مسلحانه را تایید می‌کردند و نه با جمهوری-اسلامی وحدت داشتند، یک شرایط سه‌گنجی بود. مساله‌ی بعدی هم زندان‌ها و برخوردهایی که در زندان‌ها می‌شد و مساله‌ی شکنجه و اعدام‌های سال ۶۷ بود. شرایط، شرایط ویژه‌ای بود!

تعهد-تخصص

برخی از جریان‌های راست درون جمهوری اسلامی از همان سال ۵۸ یک بحث تعهد-تخصص راه انداختند. بحث مبتدلی بود و درحقیقت هویت نظام کارشناسی ایران را زیرسوال می‌برد. مثلاً وزیرارشاد که الان اسمش را هم نمی‌بریم آمد گفت که ببخشید- کراوات افسار خر است. همه‌ی کارشناس‌ها و بخشی از جامعه‌ی سنتی ایران تا سال ۵۷-۵۸ کراوات می‌زدند. این‌طور تضادهای شکلی را دامن زدند و دوقطبی [راه انداختند]. اجنگ تعهد-تخصص هم راه انداختند که وقتی به انقلاب فرهنگی پیوند خورد، سرنوشتش چه بود؟ این بود که بخش مهمی از فعالین ملی ایران در همان دهه‌ی ۶۰ از کشور خارج شدند. الان که شما می‌بینید، همه‌چیز [مساله‌ی] اوپن اوپن شده- است [وگرنه] اتفاق از آنجا رخ داد. سطح علمی دانشگاه زیردیپلم رفت. آمارها خیلی جدی است! مثلاً حدفاصل شهرپور ۶۱ تا شهرپور ۶۲ (با اینکه جنگ بود، درآمد نفت بالا بود) طبق آماری که منتشر شد، ۱۱ هزار و ۵۰۰ نفر به عنوان مسئول خرید از جمهوری اسلامی رفته بودند که از کشورهای دیگر

خرید کنند. آمار اعلام کرد که ۸۰ درصد از اینها دیپلم و زیر دیپلم هستند. اینها «اتفاق» است. این از آن ویولون‌هایی بود که صدایش فردا صبح در آمد. انقلاب فرهنگی بکن و همه را بیرون بریز، جنگ تعهد-تخصص هم راه بنداز، آخر سر که می‌ماند؟ همین نیرویی که ماند!

نه شرقی نه غربی/ سازمان صدور انقلاب

سیاست خارجی هم [بر مبنای شعار] نه شرقی نه غربی بود و از سال ۶۰ یک سازمان صدور انقلابی هم به وجود آمد. آن موقع پیگیرانه‌ترین شعارهای صدور انقلاب را آیت‌الله منتظری می‌داد. درسپاه یک نهاد صدور انقلاب تشکیل شد و صدور انقلاب بعد از سال ۶۰ سازمان یافته شد.

جنگ و اقتصاد

جنگ بود و درکنارش باید اقتصاد هم اداره می‌شد. بعد از فتح خرمشهر که جنگ کلاسیک شد امکانات [زیادی می‌خواست]. قبل از آن جنگ مردمی بود. جنگ مردمی هزینه‌هایش خیلی پایین‌تر از جنگ کلاسیک است. جنگ که کلاسیک بشود شما باید طبیعتا هواپیما بخری، توپ بخری، تانک بخری و... . تخصیص امکانات تقریبا حداکثری به جنگ و حداقلی به اقتصاد!

یک نظام توزیع هم روی دست جمهوری اسلامی ماند مثل ستاد بسیج و کوپن و... که در شرایط عادی طبیعتا به سمت این گزینه‌ها نمی‌رفتند.

گزینه‌ی نفت و مصرف

از وقتی که درآمد نفت از [سال] ۶۱ به بعد اوج گرفت، به مصرف دامن زدند. کارخانه‌هایی که یک‌شifte بودند سه‌شifte شدند. [قبل از آن] در سلف‌سرویس دانشکده‌ها نوشابه‌ی سفید بود [چون] رنگ و اسانس کوکاکولا نبود که در داخل آن بریزند. در همان شیشه‌ی کوکاکولا چیزی مثل شربت که گاز هم داشت می‌ریختند و نوشابه‌ی سفید می‌دادند. در ادارات ناهار که می‌دادند فرض کنید برنج بود که رویش چند عدد عدس هم بود یا روزهایی

که چلومرغ بود (من یادم هست) می‌گفتند یک نارنجک در شکم مرغ انداخته‌اند که هزارتکه شده‌است و با برنج تکه‌ی [کوچکی] مرغ بود. در ادارات آن‌هم در ادارات اصلی مثل سازمان برنامه یا تلویزیون- این گونه بود. بعد که قیمت نفت بالا رفت دوباره عروسی^۱ راه انداختند و همان کارخانه‌ی نوشابه‌سازی را سه‌شیفته کردند و مثل الان که می‌بینید پول نفت بالا است- مصرف بالا رفت. سال ۶۱ تا ۶۳ این اتفاق افتاد و از ۶۳ تا ۶۵ سیکل بحران بود و باز باید الگوی مصرف تغییر کند و کمربندها سفت شود. نمی‌شود که شما مدام شکم را فربه‌کنی بعد بخواهی رویش کمربند را سفت کنی! این اصولاً نمی‌شود، دیگر به آن شکم کمربندی گیر نمی‌کند. این اتفاق در ایران از زمان شاه تکرار شده و الان هم ادامه دارد.

مبادله‌ی نفت خام- کالا

در جهان وضعیت ایران به مبادله‌ی حداقلی رسید. نفت خام می‌دادیم و کالا می‌گرفتیم. آن زمان ۱۲ عضو اوپک ضمن اینکه نفت خام صادر می‌کردند، فرآورده هم صادر می‌کردند ولی امکانات پالایشگاهی ایران [از دست] رفته بود و فقط نفت خام صادر می‌کرد.

شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی

خود آقای موسوی گرایش‌های چپ داشت و محروم‌گرا بود. چیزی که در دولتش اتفاق افتاد یک شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی بود. سوسیالیسمی خوب است که به تولید هم ببانددیشد. سوسیالیسم این نیست که پول نفت را مثل ورق پاسور بین این‌وآن تقسیم کنی. یک شبه‌سوسیالیسم توزیعی دولتی و نه مشارکتی اتفاق افتاد.

^۱. در فراز انقلاب، سرفصل فضای داخلی مبحث سور مصرف در سال ۱۳۵۲ مورد بحث قرار گرفته است.

دیدگاه تجاری، سلطه‌ی خدمات

یک دیدگاه تجاری در دولت و به تبع در حاکمیت و در روحانیت هم وجود داشت. در بخشی از بازار هم اصولاً جمعیت مؤتلفه به حاکمیت رسیده بودند، اتاق بازرگانی، انجمن اسلامی بازار، کمیته‌ی امور صنفی. در دولت موسوی [مؤتلفه] ۵-۶ نماینده که عسکراولادی سرآمدشان بود، داشت. همه‌ی مراکز خرید، توزیع و وزارت بازرگانی تحت سیطره‌ی اینها بود. تحت تاثیر این دیدگاه تجاری، اقتصاد یک [نظام] با سلطه‌ی خدمات شد.

برنامه‌ی ناکام/روزمرگی

دولت موسوی از سال ۶۰-۶۱ یک خیز برنامه‌ای هم برداشت. برنامه‌ای که سال ۶۲ نوشته شد، یک برنامه‌ی نسبتاً تخیلی بود. به این مفهوم که آمدند گفتند با این سیر قیمت نفت ما در طول پنج ساله‌ی ۶۲ تا ۶۶، [درآمد] حدوداً ۴۰ دلار برای هربشکه خواهیم داشت. در حالی که قبل از اینکه برنامه را به مجلس بفرستند روند کاهنده‌ی قیمت نفت شروع شده بود. وقتی نفت در زمانی که شما داری برنامه را تهیه می‌کنی ۲۹ دلار است، چگونه میانگین قیمت نفت ۴۰ می‌شود؟! بعد هم در آنجا گفتند که توان تولید ما این قدر است، توان صادرات ما این قدر است و اصلاً جنگ خلیج و جنگ نفت کش‌ها پیش‌بینی نشده بود. آمدند گفتند ۳/۴ [میلیون بشکه نفت] تولید می‌کنیم و ۲/۸ [میلیون بشکه] را صادر می‌کنیم. این مقدار تولید را در آن ۴۰ دلار تخیلی ضرب کردند و یک رقمی درآمد و گفتند این مقدارش مال صنعت است و این مقدارش مال... وقتی که سال ۶۳ جنگ شدید شد و ۶۴ به شهرها کشیده شد و قیمت نفت زیر ۷ دلار رفت، همه دریافتند که آن پیش‌بینی چقدر تخیلی بوده است. لذا آن برنامه نه تصویب و نه اجرا شد و اقتصاد، اقتصادِ روزمره‌ای شد.

دولت دو تکه؛ تسهیم کرسی

حکومت یک پارچه شد اما دولت تسهیم شد. دولت کاملاً مکانیکی تقسیم و تسهیم شد. شش عدد چپ [مثل] بهزادنبوی، سلامتی و یا گنابادی

وزارت مسکن بودند و آن طرف هم عسکراولادی و... سهم مؤتلفه بودند.^۱ خیلی مکانیکی تسهیم صورت گرفت.

هژمونی پارلمانی

یک هژمونی پارلمانی هم از همان سال ۶۰ شروع شد. هژمونی پارلمانی به این مفهوم که جریان‌هایی که خودشان را مالک انقلاب می‌دانستند [در اکثریت بودند] و ۴۰-۵۰ نماینده‌ی مستقل هم در مجلس وجود داشتند؛ اعضای نهضت آزادی، تپی مثل دکتر سامی، مهندس سبحانی، آقای معین‌فر و آقای هادی غفاری که الان دموکرات شده‌است (البته هرکسی خوب است که تغییر نظر بدهد اما این هم خوب است که افراد گذشته‌ی خودشان را هم توضیح بدهند). وقتی آقای معین‌فر داشت پشت تربیون مجلس سخنرانی می‌کرد با چند نفر دیگر یقه‌ی آقای معین‌فر را گرفتند و کراواتش را کشیدند و وسط مجلس خوابانده‌اش و کتکش زدند.^۲ در این هژمونی پارلمانی کسی جرأت نطق پیش از دستور هم نداشت. این هژمونی تا سال ۶۳ بود و وقتی دور اول مجلس تمام شد، در دور بعدی دیگر یک نفر از این تیپ‌ها را هم نگذاشتند وارد مجلس شود.

یک حزب یک سازمان

در این دوران (از سال ۶۰ تا ۶۶) یک حزب، حزب جمهوری و یک سازمان؛ سازمان مجاهدین انقلاب حق فعالیت داشتند. آن موقع مؤتلفه چندان ماهیت حزبی

^۱ . در کابینه‌ی اول دولت میرحسین موسوی، گروهی از وزرا از جمله حبیب‌الله عسکراولادی وزیر بازرگانی، محسن رفیق‌دوست وزیر سپاه، علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه، علی‌اکبر پرورش وزیر آموزش و پرورش و احمد توکلی وزیر کار به جناح راست منتسب بودند و گروه دیگری از وزرا مانند بهزاد نبوی وزیر صنایع، محمد سلامتی وزیر کشاورزی، محمدعلی نجفی وزیر علوم و محمد شهاب گنآبادی وزیر مسکن به جناح چپ منتسب بودند. این جناح‌بندی در دولت دوم موسوی نیز ادامه پیدا کرد.

^۲ . در ۱۰ آبان ماه ۱۳۶۲ برخی از نمایندگان با شعار دادن اجازه نطق پیش از دستور به هاشم صباغیان نمی‌دهند، علی‌اکبر معین‌فر به این موضوع اعتراض می‌کند که با برخورد فیزیکی از سوی برخی دیگر از نمایندگان از جمله هادی غفاری روبرو می‌شود.

نداشت (الان حزبی تر شده‌است) البته هیأت فعال و سبب قدرت خودش را داشت.

بدنه رادیکال

حال اگر از رأس حاکمیت پایین بیایم، بدنه‌ی [حاکمیت] بدنه‌ی رادیکالی بود. هنوز آرمان‌های انقلاب را پس‌پیشانی داشت. بخشی از نیروها هم قابل احترام بودند. نه از امکانات رانتی دانشگاه استفاده کردند. نه به زندان رفتند، نه شکنجه کردند و نه دستشان را آلوده کردند. زندگی ساده‌ای داشتند و [اگر] اعتقاد به جنگ داشتند و به جنگ رفتند. با اینکه جنگ بعد از ۶۱ قابل قبول و ملی نیست، بخشی از اینها قابل احترام‌اند. فرض کنید یک جوانی هست [به نام] حسن باقری^۱ که در جوانی فرمانده می‌شود و شانزده بار مجروح می‌شود و دفعه‌ی هفدهم کل وجودش را از دست می‌دهد، این قابل احترام است. حاج-ابراهیم‌همت^۲ قابل احترام است. خرازی^۳ که یک‌پا و یک‌دستش را هم می‌دهد، قابل احترام است. بدنه‌ای که به لفت‌ولیس و شکنجه نیفتاد، بدنه‌ی قابل احترامی است. بدنه، بدنه‌ی رادیکالی بود. بخشی از آنها در هیئت‌های هفت نفره، بخشی در سپاه آن‌موقع و بخشی در جهاد بودند و برق و آب به روستا بردند. اینها تقریباً خودشان را مشاع و وقف کردند.

^۱. غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری. (۱۳۶۱-۱۳۳۴). دانشجوی حقوق، خبرنگار روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و از فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق بود. فرمانده قرارگاه نصر و کربلا در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان بود. او که قائم‌مقام فرمانده نیروی زمینی سپاه بود در عملیات شناسایی مربوط به عملیات والفجر در فکه کشته شد.

^۲. محمدابراهیم‌همت. (۱۳۶۲-۱۳۳۴). معلم آموزش و پرورش و از فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق بود. او در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان شرکت داشت و در عملیات خیبر در جزیره مجنون به ضرب گلوله‌ی توپ کشته شد.

^۳. حسین خرازی. (۱۳۶۵-۱۳۳۶). از فرماندهان سپاه پاسداران در درگیری‌های کردستان و سپس جنگ ایران و عراق بود. او فرمانده لشکر امام‌حسین در عملیات‌های بیت‌المقدس، والفجر^۴ و ۸ و کربلای ۵ بود. او در عملیات کربلای پنج کشته شد.

توده‌ی همراه

یک توده‌ای هم که بیشتر توده‌ی سنتی بود خودش را همراه حاکمیت و جریان اداره‌کننده تعریف می‌کرد.

تشکیلات روحانیت

اگر بخواهیم از منظر تشکیلاتی پرده‌ی دوم را بینیم [باید گفت] تشکیلات روحانیت کامل بود؛ خود آقای خمینی، تشکیلات ولایت‌فقیه و نهادهای وابسته به ولایت‌فقیه.

شبکه تشکیلاتی راست

شبکه‌ی تشکیلاتی راست [هم] مدام در حال گسترش بود که صحبتش را کردیم.

انجمن فعال / تسخیر آموزش و پرورش

انجمن ضدبهای بعد از انقلاب تبدیل به انجمن حجتیه شد و بسیار فعال بود. همه‌ی امور پرورشی را این جریان سامان دادند. همه‌ی دوستان یادشان است که در سال ۵۹ و ۶۰ که خیلی کار و تولید نبود، همه به یک حقوقی قانع بودند و می‌رفتند معلم می‌شدند. گزینش آموزش و پرورش به‌طور تشکیلاتی دست این انجمن بود. من خودم یادم هست که یک‌بار برای مصاحبه به میدان هفت‌حوض که الان نبوت شده‌است رفتم. مصاحبه کاملاً تشکیلاتی و بازجویی بود. یک خانم چادری و دو نفر دیگر بودند. سه نفر، دو ساعت [بازجویی کردند] در حالی که من می‌خواستم حق‌التدریسی نه استخدام رسمی - بشوم. انجمن حجتیه بسیار فعال بود و بخشی از آموزش و پرورش در اختیارشان بود. [آنها] امورتربیتی را سازمان دادند و آموزش و پرورش را کاملاً تسخیرشد.

فتح دانشگاه‌ها

دانشگاه هم فتح شد. سال ۶۲ که دانشگاه می‌رفتی از یک دانشکده‌ی ۱۲۰۰ نفره اسم ۱۲۰ نفر روی دیوار بود. یک‌دهم خیلی بود؛ یک‌دهم اخراج و

تسویه! یا توبیه‌نامه می‌گذاشتند جلوی افراد تا امضا کنند. نفس دانشگاه گرفته‌شد و دانشگاه فتح شد. بچه‌های انجمن‌های اسلامی و تحکیم احساس فتح می‌کردند و بخشی با لباس نظامی به دانشکده می‌آمدند، به این معناکه دانشگاه مال ماست.

دو روزنامه

از سال ۶۰ تا ۶۶ دو روزنامه بیشتر نبود. احساس کنید تنها ۴-۵ سال از انقلاب می‌گذرد اما تنها دو روزنامه‌ی سراسری، یکی کیهان و یکی اطلاعات [وجود داشت] البته یکی هم جلوتر اضافه شد^۱.

پوشش روستا

روستا کاملاً با بسیج پوشش پیدا کرد.

مدیریت کارخانه/سلطه بر صنوف

شوراهای کارگری در کارخانه‌ها مهار و یا منحل شدند و بر صنوف کاملاً سلطه وجود داشت. بر صنوف صنعتی، اتاق‌بازرگانی و وزارت صنایع و معادن، خاموشی [سلطه‌داشت] و بر صنوف سنتی هم جریان مؤتلفه و سعیدامانی. سرصنف‌ها هم همه از خودشان بودند؛ مثلاً برادر عسکراولادی یک سرصنف و [علاء] میرمحمدصادقی^۲ هم یک سرصنف بود. درحقیقت انتخابات‌های صنفی هم انتخابی نبود.

مهار عرصه عمومی

عرصه‌ی عمومی هم مهارشد. به این مفهوم که نظام‌مهندسی دست مهندسان داخل دولت بود. خیلی مضحک است. این عرصه‌ای عمومی است و مال دولت نیست. نظام پزشکی هم که دست آقای ولایتی بود^۳. باشگاه‌هایی که قبلاً

^۱. روزنامه‌ی رسالت در سال ۱۳۶۶ به سردبیری احمد توکلی انتشار یافت.

^۲. انجمن صنایع و معادن گچ ایران.

^۳. احتمالاً منظور تحت نفوذ بودن این سازمان است. روسای سازمان نظام پزشکی پس از انقلاب به ترتیب عباس شیبانی، محمدعلی حفیظی، هادی منافی، ایرج فاضل، سید شهاب‌الدین صدر و علی‌رضا زالی بوده‌اند.

تأحدودی ماهیت خصوصی داشتند، [مصادره شدند]. مثلاً باشگاه پرسپولیس علی‌عبدۀ توسط سازمان تربیت‌بدنی مصادره شد.^۱ باشگاه تاج آقای خسروانی هم آن موقع توسط سازمان تربیت‌بدنی مصادره شد.^۲ تیم خصوصی‌ای وجود نداشت کماینکه هنوز هم وجود ندارد. [به‌جز] باشگاه آرات که مال اقلیت‌ها بود. سینما دست بنیاد فارابی [افتاد]. و درحقیقت همه جا عرصه‌ی عمومی مهار شد.

آغاز حامی پروری

حامی‌پروری هم از همان ۶۰ در انجمن‌اسلامی‌ها در ادارات، در کارخانه‌ها، حراست‌ها، حفاظت‌ها، شروع شد. انجمن‌ها اتوریت‌های پیدا کرده بودند. مثلاً در وزارت کشاورزی یک انجمنی با وزیر درگیر می‌شد. در برخی از وزرات‌خانه‌ها، یک عضو انجمن، جلوی کارمندا با وزیر برخورد می‌کرد و می‌خواست وزیر را اخراج کند. انجمن‌ها اتوریت‌های ویژه‌ای داشتند. امکانات ویژه هم [به آنها تعلق می‌گرفت]. الان ماشین‌های دولتی پلاک قرمز دارند. آن موقع پلاک‌شان ۲۱ و بعد هم ۵۱ بود. ماشین‌های پنجاه و یکی دستشان بود و بی‌نوبت حج و سوریه و... خلاصه امکان پروارشدن با حامی‌پروری به وجود آمد.

حجاب

حجاب هم که اشاره شد. از اواخر ۵۹ و اوایل ۶۰ اجباری شد.

^۱ . باشگاه عبده پس از انقلاب تا مدتی با نام پرسپولیس و مدیریت بازیکنان فعالیت کرد اما در سال ۱۳۶۵ به بنیاد مستضعفان و جانبازان واگذار شد و نام تیم آن به پیروزی تغییر یافت. اداره این باشگاه پس از چندماه به اداره تربیت بدنی واگذار شد و همچنان باقی است.

^۲ . باشگاه تاج از مکان‌هایی بود که در روز ۲۲ بهمن به تصرف انقلابیون در آمد و تا چندماه تبدیل به محل عملیات کمیته شد اما پس از ریزنی‌های برخی اعضای تیم و معاونت ورزش دولت موقت با تصرف کنندگان، این باشگاه بازپس گرفته شد و زیر نظر اداره تربیت‌بدنی کار خود را از سرگرفت. این باشگاه در سال ۱۳۵۸ با نام جدید استقلال در نخستین جام فوتبال پس از انقلاب (جام شهید اسپندی) شرکت کرد.

دوشهروندی

خلاصه سیستم، سیستم دوشهروندی شد. یکی شهروندان ترازول که حامیان جمهوری اسلامی هستند و [دیگری] شهروندان درجه دوم هم که بقیه هستند.

انحلال‌های تشکیلاتی

چند اتفاق هم افتاد. دو انحلال تشکیلاتی داشتیم. یکی انحلال حزب جمهوری اسلامی^۱ و دیگری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی^۲ که جای توضیح سیرش را نداریم.

برآمدن مؤتلفه

از دل حزب جمهوری و پس از انحلال آن، [هیات] مؤتلفه ادامه‌ی تشکیلات قبل از انقلاب خودش را اعلام کرد. قبل از این عسکراولادی و دیگران در حزب جمهوری بودند. حزب که منحل شد اینها حزب خودشان را درست کردند.

سه روزنامه

دو روزنامه، سه روزنامه شد و روزنامه‌ی رسالت از سال ۶۶ آمد.

دوروحانیت

روحانیت مبارز هم دو تکه شد. یکی تکه‌ی خود روحانیت مبارز و تکه‌ی

^۱. حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ توسط هیات موسسی متشکل از سیدعلی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدمحمد بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمدجوادباهر با هدف "تشکیل نیروهای مومن به انقلاب" تاسیس شد. پس از مدتی جناح‌بندی‌ها و رقابت‌های درون حزبی در کار حزب اختلال ایجاد کرد تا آنجا که در خردادماه سال ۱۳۶۶ با موافقت آیت‌الله خمینی انحلال یافت.

^۲. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ با اتحاد هفت گروه مبارز در پیش از انقلاب تشکیل شد. جناح‌بندی‌های سیاسی خیلی زود در این تشکل نمایان شد و اختلافات درونی سبب شد که در سال ۱۳۵۶ با موافقت آیت‌الله خمینی انحلال این تشکل اعلام شد. بعدها گروهی از جناح چپ این تشکل دوباره این سازمان را احیا کردند و فعالیت آن در سال ۱۳۷۰ از سر گرفته شد.

دوم هم روحانیون مبارز. به قول آن موقع "یون و یت". این‌ها اتفاقاتی بود که در پرده‌ی دوم شرایط از ۶۰ تا ۶۸ رخ داد.

برق رسانی-گازرسانی

حال اگر بخواهیم فهرستی از کارهای مثبت را مرور کنیم، برق رسانی و گازرسانی در ایران سریع انجام شد. بخش مهمی از روستاها با مساعی جهاد صاحب برق شدند. البته آن برق می‌توانست برق کشاورزی باشد ولی برق کشاورزی نشد و برق مصرفی و خانگی شد و مصرف را در روستا دامن زد. راه‌ها کامل‌تر شد که اتفاق‌های مهمی بود. گازرسانی سراسری هم صورت گرفت.

سوادآموزی

نرم‌های سوادآموزی بهبود پیدا کرد. مثلاً سرشماری ۶۵ نشان می‌داد که نرم‌های سوادآموزی در بعد از انقلاب بهتر از قبل از انقلاب شده‌است.

زنجیره صنعتی

در این دوره در اکثر شهرهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو با کمک فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه و وزارت صنایع و نظام بانکی، یک زنجیره‌ی صنعتی‌ای شکل گرفت که اتفاق مهمی بود.

جنگ و جامعه / تجربه‌ی جنگ

همه‌ی جنگ، نغمت نبود و دستاوردهایی هم همراه خودش داشت. مثلاً تجربه‌ی صنعتی و تجربه‌ی تشکیلاتی‌ای که زمان جنگ شکل گرفت، می‌شد مثل بسیاری از کشورها، بعد از جنگ و در دوران صلح و بازسازی در شرایط جدید امروزی‌ن شود ولی این اتفاق به این شکل در ایران رخ نداد. این اتفاقات مثبت بود.

میان‌پرده: سه اتفاق نه ساده:

۱. پذیرش قطعنامه، پایان جنگ ۲. فوت رهبری ۳. تغییر دولت

میان‌پرده‌ای بین ۶۸ تا پرده‌ی بعد که از ۶۸ تا ۷۶ است، وجود دارد. سه

اتفاق افتاد که هیچ‌کدام ساده نبودند. پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، فوت آقای خمینی و تغییر دولت. این سه اتفاق اصولاً شرایط را تغییر داد. آقای خمینی هیمنه داشت و در اوج درگیری‌های دوجناح تشر می‌زد. وقتی تشر می‌زد آنها دوسه ماه دست و پای خودشان را جمع می‌کردند؛ البته باز شروع می‌کردند. بالاخره او اشراف داشت و رهبری‌اش در نظام جمهوری اسلامی، رهبری همه‌پذیر بود و [با رفتنش] خلا خیلی حس شد. دولت هم، دولت زمان جنگ بود و توزیع کوپنی و سیستم سهمیه‌بندی و... داشت و به قول خودشان دولت‌ارزشی بود. دولت هاشمی که آمد آن مسائل پوچ پوچ شد. پذیرش پایان جنگ و قطعنامه، فضای جنگ را منتفی کرد. این سه اتفاق، اتفاق‌های کلیدی‌ای بودند.

پرده‌ی سوم شرایط؛ ۷۶ - ۶۸

[به علت اتمام وقت جلسه] باید سریع‌تر پیش برویم که زودتر تمام شود.

منظر بین‌المللی

فروپاشی یک نظام، فروریزی یک دیوار

از منظر بین‌المللی یک نظام محوری جهان که شوروی بود، فروپاشید. دیوار برلین هم که فرو ریخت، درحقیقت فروریزی سمبلیک هم بود و ادغام جهان صورت گرفت.

سرآمد جنگ سرد

جنگ سرد هم طبیعتاً پایان پیدا کرد.

پایان عصر انقلاب

اینجا دیگر پایان عصر انقلاب است. از نیمه‌ی دهه‌ی ۸۰ به بعد شما دیگر هیچ انقلابی نمی‌بینید.

یار کشی غرب حراج شرق

غرب شروع به یارکشی کرد. یعنی سریع کشورهای جداشده از کمپ شوروی را جذب کرد و حتی آنها را عضو ناتو کرد. مثل لهستان که خیلی سریع جذب شد. یک حراج غم‌گناهی هم صورت گرفت. به‌مانند زندگی‌هایی که می‌پاشد و اسباب و اثاثیه را همسایه و رفتگر سرمحل می‌برد، اینجا هم چنین اتفاقی افتاد. مثلاً ترکیه، دانشمند شوروی را با قیمتی خیلی پایین می‌خرد. ترکیه به بازار خرید دانشمند رفت. وزارت علمی ترک‌ها در این حراج خیلی جدی شد. یا همه‌ی ورزشکاران‌شان را خیلی از کشورها می‌خریدند. از همین موقع بود که در تیم‌های ایرانی بازیکن ارمنی از ارمنستان آمد. آنها از ارمنستان شوروی آمده بودند و حاضر بودند اینجا یک سرپناه خوب داشته باشند و یک حقوق حداقلی هم بگیرند ولی در کشور خودشان نباشند. زن و دخترهای روسی حراج شدند. مثلاً باندهای قاچاق اینها در ایران و در دبی و... بود. درحقیقت از زن و دختر تا بیس‌های صنعتی و تا دانشمند و تا همه‌ی امکاناتشان حراج شد. خیلی نازل بود.

تنبیه ایدئولوژیک

غرب هم در موضع تنبیه ایدئولوژیک کمپ سابق شوروی بود.

نظم نوین/ دهکده‌ی جهانی

امریکایی‌ها در این بزنگاه نظم نوین و دهکده‌ی جهانی را مطرح کردند.

تعدیل جهان‌شمول

یک تئوری جهان‌شمول تغییرساختاری هم آوردند.

تقسیم‌کار نوین

یک تقسیم‌کار نوینی هم در این مقطع صورت گرفت.

توسعه‌ی انسانی

اما این همه‌ی جهان نبود. وجه دیگر جهان این بود که توسعه‌ی انسانی

خیلی اهمیت پیدا کرد و توسعه تقریباً با توسعه‌ی انسانی مترادف شد. اتفاق خیلی مهم و کیفی بود. تا قبل از این روی توسعه تلقی مکانیکی وجود داشت؛ راه و راه آهن و کارخانه و دودکش و مزرعه و... اما بالاخره انسان باید اینجا چه میکرد؟ توسعه‌ی انسانی هم در شمال و هم در جنوب اهمیت پیدا کرد. البته ایران هنوز در این فازها نبود.

چین و ببرها

آرام آرام چین آمد که داشت تبدیل به غول می‌شد و چهار ببر شرق آسیا (سنگاپور، کره [هنگ‌کنگ و تایوان] آمدند و ببر شدند و جایی در جهان پیدا کردند.

سرریزهای پست مدرن

به لحاظ ادبی و هنری هم سرریزهای پست مدرن به جهان آن‌روز سراریز شد که آرام آرام در دوره‌ی بعد و در همین دوره، به ایرانی‌ها هم رسید.

منظر داخلی

پایان یک گفتمان

یک گفتمان پایان پذیرفت. وجه فکری گفتمان دهه‌ی شصت، خط‌امام، ولایت فقیه، جنگ، نظام ارزشی و صدور انقلاب بود که این گفتمان با آمدن هاشمیو بعد از آن سه اتفاقی که عنوان شد، پایان پیدا کرد.

صلح مسلح

صلح، صلح مسلحی بود و هزینه‌های خودش را داشت.

تشکیلات رئیس‌جمهور

هاشمی برای خودش تشکیلاتی پیدا کرد. یک وجه تشکیلات دولتش بود. یک وجه تشکیلات پیرامونش بود. یک وجه دیگر تشکیلات هم شهرداری تهران و کرباسچی بود.

جهت‌نو: اقتصادی / سیاست خارجی / طبقاتی - اجتماعی / الگوی مصرف

جهت‌ها نو شد و با جهت‌های سستی دهه‌ی قبل جمهوری اسلامی [از

لحاظ [اقتصادی، سیاست خارجی، طبقاتی، اجتماعی و الگوی مصرف کاملاً مغایر بود. مثلاً سال ۷۲ رکورد واردات است: ۲۸ میلیارد دلار در مقابل واردات دهه‌ی ۶۰ که ۶-۷ میلیارد بود. یکبار سه برابر! هاشمی در همه‌ی حوزه‌ها تیک آف^۱ کرد.

دولت شبه فئودالی

دولت هم یک دولت شبه فئودالی بود. هاشمی اول کار آمد و گفت که من خودم این قدر سیاسی هستم که وزیرایم نمی‌خواهد کار سیاسی کنند. می‌خواست در داخل انسداد سیاسی داشته باشد. از طرف دیگر کابینه در حقیقت کارگزارش بود. این واژه، واژه‌ی کاملاً مصداق‌داری بود. پیرامون هاشمی یک جریان حزبی تکنوکرات- بروکرات شکل گرفت. دولت یک دولت شبه فئودالی‌ای بود.

تمکین تئوریک

این دولت به همان تعدیل ساختاری^۲ که توسط صندوق [بین‌المللی پول] در ۳۵ کشور اجرا می‌شد، تمکین تئوریک کرد. ایران هم به همان کمپ پیوست.

برنامه پس از تکمین

در دهه‌ی ۶۰ به اصطلاح دروازه‌ی ایران به روی همه‌ی غرب و نهادها بسته بود. در سال‌های ۷۰-۷۱، نوزده هیات از صندوق بین‌المللی پول اینجا آمدند. این خیلی اتفاق مهمی بود. [این هیات‌ها] بکن‌نکن هم می‌کردند؛ اارتان اینجوری است، فلان اینجوری است و ...

^۱ . take off

^۲ . تعدیل ساختاری یا Structural adjustments به مجموعه سیاست‌های اقتصادی گفته می‌شود که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای کشورهای در حال توسعه‌ی جهان پیشنهاد دادند و اخذ وام از این منابع را منوط به پیروی از این برنامه کردند. طی این برنامه کشورها با هدف توسعه اقتصادی تشویق می‌شوند در چندگام به سمت تجارت آزاد و خصوصی‌سازی پیش‌روند.

آثار دورانی تمکین: استقراض/سقوط پول ملی/واردات انبوه/تورم/امواج اجتماعی

[تمکین به سیاست‌های تعدیل ساختاری] آثاری هم داشت. اثر اولش استقراض خارجی بود. [نکته] مثبت دوران جنگ این بود که دولت موسوی با اینکه توجیه هم داشت و می‌توانست بگوید ما داریم جنگ می‌کنیم و منابع مان محدود است و نیاز به یک منبع وارداتی داریم و کاملاً قابل توضیح و توجیه بود اگر وام می‌گرفت، اما نگرفت. البته قراردادهای یوزانس^۱ بود که می‌بستند. یوزانس [خرید] با بهره‌ی بالا بود که خرید می‌کردی و پولش را با بهره پس می‌دادی. یعنی نوعی وام بود اما ماهیت موقت داشت. اما دوره‌ی هاشمی درحالی‌که قیمت نفت هم نسبت به دوران جنگ خیلی بالاتر رفته بود و جهشی داشت بالا می‌رفت، ۳۰ میلیارد [دلار] استقراض خارجی داشت. [اثر دیگر اینکه] پول ملی سقوط کرد و ریال ارزشی نداشت. درست است که پشتوانه‌ی ریال نفت بود اما به هر حال سال ۱۹۷۱ یا ۱۳۵۱ که کنفرانس اسمیت‌سونین^۲ تشکیل شد و بعد اس‌تی‌آر [مشخص شد] میانگین پنج ارز و در مرحله‌ی بعد ۱۳ ارز در سبد [واحد پولی صندوق بین‌المللی پول] رفتند که ایران هم جزء ۱۳ ارز بانک جهانی بود^۳. درست است که پشتوانه‌ی ریال نفت بود اما به هر حال ارزش داشت. مثلاً قبل از انقلاب پول ترکیه در مقابل پول ایران اصلاً ارزشی نداشت و جاهایی ریال می‌توانست با ین [ژاپن]

^۱ Usance یا اعتبار اسنادی که وجه اعتبار توسط یک شرکت واسط به فروشنده پرداخت می‌شود و اصل وجه و بهره‌ی آن پس از مدت معینی از خریدار دریافت می‌شود.

^۲ Smithsonian Agreement پیمانی است که در سال ۱۹۷۱ بین ۱۰ کشور موسوم به G10 منعقد شد و مطابق آن نرخ ثابت تبادل ارزی کشورها که تا پیش از این تنها بر اساس طلا یا نقره محاسبه می‌شد، بر مبنای دلار آمریکا نیز قابل محاسبه شد.

^۳ Special drawing rights شاخصی است که بر اساس آن واحد پول کشورهایی که حجم صادرات آن‌ها بیش از یک درصد صادرات کل جهان باشد مبنای سیدارزی صندوق بین‌المللی پول قرار می‌گیرد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ ریال ایران نیز به عنوان یکی از ارزهای این سبد در نظر گرفته شد.

رقابت کند. اما در این دوره [هاشمی] پول ملی سقوط کامل کرد. وادرات و تورم هم بود که امواج اجتماعی خودش را هم داشت. آمارهای آن زمان آثار تعدیل را نشان می‌دهد. اختلاف طبقاتی‌ها، میزان خودکشی‌ها، میزان طلاق‌ها، نرم‌های افسردگی، میزان مصرف دارو و... که پژوهش‌های زیادی رویشان انجام شده‌است و اگر دوستان بخواهند تعقیب کنند، در فصلنامه‌ها هست.

دولت کوچک؟ دولت فربه!

دولت بنا بود کوچک بشود اما دولت فربه شد. از پیرامون رئیس دولت بگیر که فربه شد تا کابینه و مدیران میانی. دولتی که همه‌جا در کادر تعدیل ساختاری کوچک شده‌بود، در سه‌ساله‌ی اول دولت هاشمی تعداد کارمندان دولت ۷۰۰ هزار نفر اضافه شدند که البته انتقادهای جدی مجامع جهانی را هم دربرداشت.

ادغام‌های سازمانی

اینجا موازی‌ها ادغام شدند. نیروی انتظامی از ژاندارمری و شهربانی و کمیته با هژمونی کمیته شکل یافت و یکی شد. جهاد در دل وزارت- کشاورزی رفت و این ادغام‌ها صورت گرفت.

توسعه آمرانه بخشنامه‌ای

توسعه‌ی هاشمی یک توسعه‌ی آمرانه و بخشنامه‌ای بود. اصلاً مشارکتی نبود و کار آموزشی‌ای روی مردم نکرده‌بود و مشارکتی را جلب نکرد.

شهرداری وزین

شهرداری‌اش شهرداری‌ای بود که با شهرداری‌های قبلی بسیار فرق داشت. وزن مخصوص جدی‌ای داشت، سازمان‌ده و درآمدزا بود و هزینه-های تبلیغاتی را هم عمدتاً شهرداری تقبل می‌کرد.

رانت سازمان یافته

رانت در دوران هاشمی خیلی خیلی بیشتر از دوران جنگ سازمان یافته شد. در حقیقت کاملاً رسمی و سازمان یافته شد.

فساد اداری

فساد اداری این دوره تقریباً بی‌سابقه بود. در دوران جنگ که اصولاً خیلی پولی جابه‌جا نمی‌شد که باعث فساد بشود. نه‌اینکه نبود اما کوچک بود. اتفاقات مهمی افتاد. مثلاً در فساد مالی شهرداری‌ها مدیران خانم شهرداری‌ها هم به فساد مالی آلوده شدند. به طور سنتی در نظام اداری ایران خانم‌ها هیچ‌وقت در حوزه‌ی فساد نبودند. به هر حال هم اخلاقی‌تر بودند و هم محافظه‌کارتر و در این وادی‌ها فکر نمی‌کردند. اما در همین شهرداری پرونده‌سازی‌ای شد و البته پرونده‌ی واقعی هم وجود داشت، پول [فساد] یکی از مدیران ارشد خانم در شهرداری پول کمی نبود؛ ۱۵۰-۲۰۰ میلیون تومان بود. می‌شد ۴-۵ خانه با آن پول خرید. فساد اداری گسترده بود و مدام نشت می‌کرد و شیرابه پخش می‌کرد.

مانور نامحدود اطلاعاتی امنیتی

وزارت اطلاعاتی هم بود که بیرون و داخل کشور هرکاری که دلش می‌خواست می‌کرد. به قول خودشان فرنگی‌کاران در خارج و در داخل هم آزادکارها وجود داشتند که از آن قتل‌ها و ترورهای درآمد که همه در جریان هستی.

تجربه جنگ؟

در این کشور بالاخره جنگی بود که تجربه‌ای داشت، تجربه‌ی صنعتی، تجربه‌ی سازمان‌دهی و تجربه‌ی مالی داشت. عقل ایجاب می‌کرد که این تجربه به‌روز بشود و در دوران جدید بیاید. اما این اتفاق نیفتاد.

سردار سازی

روی هاشمی و کرباسچی سردار سازی صورت گرفت.

زیر بنا سازی

البته چهار اتفاق [مثبت] هم افتاد. زیربناسازی‌های این دوره، زیربناسازی‌های جدی‌ای است. ظرفیت‌سازی‌ها روی نیرو، راه و شبکه-ها [جدی بود]. بالاخره یک مقدار از پول نفت نشت.

کنترل جمعیت

جمعیت خوب کنترل شد. جمعیت سال ۶۵، یازده میلیون نفر بیش‌تر از جمعیت ۵۵ بود و موسوی شعار می‌داد که اینها امت حزب‌الله هستند و اینها پخش‌کننده‌ی اسلام هستند و از این شعارها می‌داد که البته بعد خودشان هم در آن ماندند. کنترل جمعیت اتفاق مهمی بود. به این معنا که روستا و شهر توجیه شدند. خانه‌های بهداشت درست شد و وسایل جلوگیری از بارداری رایگان توزیع شد. این اتفاق بسیار مثبت بود.

گسترش آموزش

آموزش هم زیردانشگاهی و هم دانشگاهی گسترش پیدا کرد.

تکثیر رسانه

رسانه‌های درون حاکمیت تکثیر شد. قبلاً یک شبکه‌ی یک و دو بود اما تا سال ۷۶ پنج‌شش شبکه‌ی تلویزیونی و رادیویی اضافه شد. اینها اتفاق‌های مثبت این دوره بود.

یک نظام و سه پاره فکری

ما در این دوره یک نظام با سه‌پاره‌ی فکری داریم. یک‌پاره، پاره‌ی هاشمی بود که هژمونی دارد. یک‌پاره، خط امام سابق است که ایزوله شده و یک‌پاره هم پاره‌ی راست‌های سستی و مؤتلفه هستند.

تصفیه‌های درون نظامی

درون نظام تسویه‌های جدی‌ای از سال ۶۸ تا ۸۲ صورت گرفت. خط امام را از مصدر [قدرت] کنار گذاشتند. درون دولت را که کامل از خط امامی‌ها گرفتند، حتی بیرون را هم مثلاً بنیادشهید را از خط امامی‌ها گرفتند.

موقعیت رانده شده‌گان

برخی چپ‌ها یک بنیادی زده‌بودند که اسمش رجا بود. با اینکه آن یک بنیاد اقتصادی بودند اما همه می‌گفتند: بنیاد رانده‌شدگان جمهوری اسلامی! برخی هم

موافقت‌اصولی گرفتند و به دنبال تجهیز مالی خودشان رفتند. یک کمپ‌شان هم حول و حوش آقای حجاریان در مرکز مطالعات استراتژیک^۱ هشت‌سال یک امکاناتی داشتند و با مطالعه به تئوری‌هایی رسیدند که بعدها عمل شد.

انزوا و لاک دفاعی خط امامی‌ها

برخی هم مثل کروبی و... کاملاً از مصدر رانده شدند. یک [حالت] انزوا و لاک دفاعی در خط امامی‌ها می‌بینیم.

“کارگزاران”

کارگزاران درحقیقت مابه‌ازای تشکیلاتی‌ای بودند که حامل چند عنصر بودند. یکی تمکین و پذیرش به هاشمی. دوم پرچم‌دار تکنوکراتیک بروکراتیک لیبرال در ایران بشوند. و بخشی از مجلس و تقریباً همه‌ی دولت را داشته باشند.

باز برآمد و نو برآمد تشکیلاتی

اینجا دو اتفاق افتاد. سازمان مجاهدین انقلابی که قبلاً منحل شده بود و ۶۱ انشعاب چپ داده بود، اول دهه‌ی ۷۰ اعلام موجودیت کردند. نشریه‌ی عصرما از سال ۷۳ منتشرشد که آن‌زمان نشریه‌ی کیفی‌ای بود. یک جریان ری‌شهری هم درآمد که جریان مخوف دهه‌ی ۶۰ بود و جمعیت ارزشهای انقلاب اسلامی را تشکیل دادند و خودشان، خودشان را سریع منحل کرد.

رگه‌ی اعتراضی دانشگاه رسمی

یک رگه‌ی اعتراضی در دانشگاه در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌خارج‌های هاشمی شکل گرفت که همین انجمن‌های اسلامی و تحکیم بودند (آن‌موقع دیگر کسی اصلاً در دانشگاه نبود).

^۱ . مرکز مطالعات استراتژیک یکی از مراکز تابعه نهاد ریاست‌جمهوری بود که در سال ۱۳۶۸ تأسیس شد. در بدو تأسیس ریاست این مرکز را علی‌اکبر موسوی‌خوینینی‌ها برعهده داشت و سعیدحجاریان، علی‌رضا علوی‌تبار، عباس عبدی و... در معاونت سیاسی این مرکز فعال بودند. در سال ۱۳۷۶ با تغییر دولت این مرکز نیز تغییر نام داد و با نام مرکز تحقیقات استراتژیک زیر نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام به کار خود ادامه داد.

یقه چرک‌ها، یقه سفیدها؛ دو طبقه

دو اتفاق هم افتاد. بخشی از یقه چرک‌های اول انقلاب تبدیل به یقه‌سفید شدند و صاحب کارخانه شدند. مثل طیف مؤتلفه‌ای‌ها، طیف می‌گونی‌ها، طیف رفیق‌دوست. البته بعضی‌شان هم هنوز یقه‌چرک باقی ماندند و پاشنه‌کفش می‌خوابانند. بخشی از یقه‌سفیدها هم با همین کارگزاران‌ها و جریان شهرداری‌ها آمدند. اینجا دو طبقه شکل گرفت. یک زمینه‌ی زادوولد طبقاتی از دوران جنگ آغاز شده‌بود که در این دوره در طیف‌های مؤتلفه‌ای مثل رفیق‌دوست و می‌گون برملا شد. تبلور تشکیلاتی یک طیف هم کارگزاران بود.

روزن‌های اجتماعی

در این دوره یک روزنه‌های اجتماعی‌ای باز شد. می‌خواستند مدل چین باشد. انسداد سیاسی ولی با مقداری آزادی‌های اجتماعی. حجاب در این دوره دیگر خیلی مورد تهاجم قرار نمی‌گرفت. مثلاً روسری‌ها کمی عقب رفت و روپوش‌ها آمد. البته روپوش از همان سال ۶۶ با آمدن کیمون‌ها آمده‌بود و آن موقع هم خیلی قابل کنترل نبود اما در این دوره بازتر شد. این گشت‌ها نه اینکه نبودند اما نسبت به دهه‌ی ۶۰ کم‌تر شدند. سینما آزادتر شد و بازار فیلم یک مقدار رونق پیدا کرد. این دوره فیلم‌های جدیدی آمدند. این دوره شهرداری کارهایی کرد، مثلاً فرهنگسراهایی ساخت که در حد خودش در بازتر شدن فضای فرهنگی موثر بود. به برخی نشریه‌ها هم اجازه‌ی انتشار دادند. این‌ها اتفاقاتی بود که از قبال دولت هاشمی رخ داد.

میل مدنی نوین

در سطح اجتماعی یک میل مدنی نوین پیدا شد. موج جدید ان‌جی‌او سازی در ایران از سال ۷۲ به بعد شکل گرفت که تا ۸۴، ده‌هزار ان‌جی‌او در ایران به وجود آمد که البته بخش مهمی از آنها الان نیستند.

نوا‌ع‌تر‌اض‌ات ص‌ن‌ف‌ی

اع‌تر‌اض‌ات ص‌ن‌ف‌ی و کار‌گر‌ی ش‌ک‌ل گر‌ف‌ت. تع‌د‌یل در‌ح‌قی‌ق‌ت ب‌ی‌ش‌تر‌ین ف‌ش‌ار را ر‌وی ط‌ب‌ق‌ه‌ی کار‌گر و ج‌ری‌ان‌ه‌ای فر‌ود‌س‌ت می‌آ‌ور‌د.

م‌ه‌اج‌رت‌ه‌ای ت‌از‌ه

د‌اف‌ع‌ه‌ای ج‌د‌ید از ر‌وس‌تا و ب‌خ‌ش‌ی از م‌وج م‌ه‌اج‌رت از ر‌وس‌تا را در این‌جا ش‌اه‌د ب‌ود‌یم.

ش‌ور‌ش‌ه‌ای م‌ح‌ل‌ی

ش‌ور‌ش‌ه‌ای م‌ح‌ل‌ی را ه‌م ش‌اه‌د ب‌ود‌یم. ح‌اش‌ی‌ه‌ی ت‌ه‌ران، اس‌لام‌ش‌ه‌ر، ر‌باط‌ک‌ر‌یم و ب‌ع‌د ار‌اک و ق‌ز‌و‌ین ش‌ور‌ش‌ه‌ای‌ی ب‌ود که ب‌ر‌خ‌ی غ‌یر‌ق‌اب‌ل م‌ه‌ار ب‌خ‌ش‌ی ب‌ه خ‌اط‌ر ب‌غ‌ض ن‌اش‌ی از ف‌ش‌ار اق‌ت‌ص‌اد‌ی ب‌ود و ب‌خ‌ش‌ی ه‌م ب‌ه خ‌اط‌ر ب‌غ‌ض ن‌اش‌ی از ف‌ش‌ار‌ه‌ای د‌ه‌ه‌ی ۶۰ تا ن‌یم‌ه‌ی د‌ه‌ه‌ی ۷۰.

م‌ط‌ال‌ب‌ات اق‌وام‌ا‌ق‌ل‌ی‌ت‌ها

اق‌وام و اق‌ل‌ی‌ت‌ها در یک م‌وض‌ع م‌ط‌ال‌ب‌ه‌ج‌وی‌ی ق‌رار گر‌ف‌ت‌ند.

ر‌اه ب‌ه ج‌ه‌ان

یک ر‌اه ه‌م ب‌ه ج‌ه‌ان باز ش‌د. آرام‌آ‌رام کام‌پی‌وت‌ر و ب‌ع‌د ه‌م ا‌ی‌ت‌رن‌ت آ‌م‌د. ه‌م از این م‌ج‌را ر‌اه باز ش‌د و ه‌م ا‌ی‌ن‌که کار‌وان‌ه‌ای ور‌ز‌ش‌ی ا‌یر‌ان [ک‌ه ق‌ب‌لا] ا‌ی‌ز‌ول‌ه ب‌ود‌ند این د‌ور‌ه ه‌م‌ه‌جا ر‌ف‌ت‌ند و ف‌ی‌لم ا‌یر‌ان و م‌وس‌ی‌ق‌ی ا‌یر‌ان [ب‌ه‌ج‌ه‌ان] ر‌اه پ‌ی‌دا ک‌رد. ه‌م‌ه‌- ی [ا‌ین ات‌فا‌ق‌ات] از م‌ج‌رای د‌ول‌تی ن‌ب‌ود ا‌ما در‌کل ر‌اه ب‌ه ج‌ه‌ان باز ش‌د.

^۱. در د‌ه‌ه ۷۰ اع‌تر‌اض‌ات م‌ت‌ع‌د‌ی در ش‌ه‌ر‌ه‌ای م‌خ‌ت‌ل‌ف ش‌ک‌ل گر‌ف‌ت که او‌ل‌ین آن خ‌ر‌د‌اد ۱۳۷۱ در م‌ش‌ه‌د و ب‌ر ع‌لی‌ه ت‌خ‌ری‌ب خ‌ان‌ه‌ه‌ای ب‌دون س‌ن‌د ت‌وس‌ط ش‌ه‌ر‌د‌اری ب‌ود. ب‌زر‌گ‌تر‌ین ا‌ین اع‌تر‌اض‌ات ن‌یز در‌فر‌ود‌ین ۱۳۷۴ در اس‌لام‌ش‌ه‌ر و در اع‌تر‌اض ب‌ه گر‌انی و ک‌م‌ب‌ود ب‌ن‌ز‌ین ر‌خ د‌اد. ط‌ی ا‌ین اع‌تر‌اض‌ات ت‌ع‌اد‌ی بان‌ک و ا‌ما‌کن د‌ول‌تی ت‌خ‌ری‌ب ش‌د و در ن‌ت‌ی‌ج‌ه ب‌ع‌د‌ها ب‌ه ش‌ور‌ش‌ه‌ای اج‌تم‌اع‌ی م‌ش‌ه‌ور ش‌د‌ند. ا‌ین اع‌تر‌اض‌ات ه‌م‌گی با س‌ر‌ک‌وب ف‌وری ر‌وب‌رو ش‌د‌ند، از ج‌مل‌ه ش‌ور‌ش اس‌لام‌ش‌ه‌ر که با ب‌ر‌جا‌گ‌ذا‌ش‌تن چ‌ن‌د‌ین ک‌ش‌ته و ز‌خ‌می، ت‌وس‌ط ق‌رار‌گاه ث‌ار‌الله در یک ر‌وز ب‌ر‌چ‌ی‌ده ش‌د.

نوروشنفکری: اندیشه/نشر/ترجمه/هنر و ادبیات

یک جریان جدید روشنفکری هم شکل گرفت که خودش را هم در سطح اندیشه و هم در سطح نشر نشان می‌داد و هم در سطح ترجمه. بخشی از روشنفکران و هنرمندانی که تعریف درون‌نظامی دهه‌ی ۶۰ داشتند و در ابتدای دهه‌ی ۶۰ مبلغ ایدئولوژیک جمهوری اسلامی بودند، به این جریان روشنفکریِ نوظهور پیوستند. درحقیقت جریان‌هایی بودند که با رانت و امکانات جمهوری اسلامی بالا آمدند اما مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند بدون اینکه سیرتطور و تحول خودشان را حداقل توضیحی بدهند. آرام‌آرام چپ جدید به قول مطبوعاتی‌ها با ترام ده‌درصد آمدند. [این بحث را بعداً باز می‌کنیم]. لائیک‌ها ظهور و بروز پیدا کردند. کتاب‌های جدید به بازار آمد و نهضت ترجمه‌ی نسبی‌ای راه افتاد. مثلاً از ۶۰ تا ۶۹ فقط یک فیلم کیفی آمد. فیلم باشوغریه کوچک آقای بیضایی که تاحدودی شرایط آن‌دوره را ترسیم می‌کرد. آن پسر سیاه جنوبی در شمال ایران روی کتاب درسی‌اش که نقشه‌ی ایران بود، اشک ریخت و گریه کرد که تمثیلی بود. اما فیلم دیگری نیامد. البته فیلم‌هایی هم مثل عروسی‌خوبان آمده بود که تلنگرهایی به فضای بعد از جنگ می‌زد اما در این دوره فضای هنر و ادبیات باز شد.

پیش‌پرده شرایط نو؛

می‌رسیم به آخرین بخش بحث امروز. اتفاقاتی که در حدفاصل ۶۰ تا ۷۶ رخ داد، به‌اضافه‌ی اتفاقات کیفی دیگری که دفعه‌ی بعد ان‌شاءالله مرور خواهیم کرد، باعث شد که پیش‌پرده‌ای شکل بگیرد و باعث بیرون‌آمدن شرایط جدید بشود.

عینیت اقتصادی-اجتماعی

حدفاصل ۶۸ تا ۷۶ ناشی از اقتصاد جنگ و فشارهای اقتصادی-اجتماعی دوران جنگ و فشارهای ویژه‌ی اقتصاد تحت تعدیل هاشمی یک عینیت اقتصادی-اجتماعی وجود داشت.

ذهنیت تاریخی-اکنونی

یک ذهنیت تاریخی و اکنونی شکل گرفت. ذهنیت تاریخی‌ای که از مشروطه دنبال نفی مطلقه بود، به اکنون رسید.

تأثیر جهانی

تحولات جهان تأثیر نسبی و مهمی روی ایران گذاشت. باردیگر خواهیم دید که هرم قدرت شکسته شده بود و قدرت توزیع شده بود؛ احزاب آهنین جای خودشان را به ان‌جی‌اوها داده بودند. نظام‌های غرب مشارکتی شده بودند و در جنوب هم نظام‌های مشارکتی و ان‌جی‌اوای بسیار جدی‌ای شکل گرفته بود. جهان به مدنیت و مشارکت رسیده بود. هرچقدر هم دیوار را بلند کنی، طبیعتاً ایران هم از این تأثیر دور نمی‌ماند، کما اینکه دور هم نماند.

میل‌رهایی

یک میل‌رهایی از شرایط ۶۰ تا ۷۵ به وجود آمد.

مطالبات چندوجهی

نهایتاً مطالبات چندوجهی‌ای هم صورت گرفت. بحث تمام شد. بحث امروز طولانی بود. به این علت که مجبور هستیم تا هفته‌ی دیگر که آخرین فرصت بعد از تعطیلات حسینه است، بحث را ببندیم. من معذرت می‌خواهم که این قدر سریع صحبت کردم و حجم انبوهی از اطلاعات به جمع داده شد و طبیعتاً جمع خسته شده و طراوت اول جلسه را ندارد. من عذر می‌خواهم. ناخودخواسته بود. دفعه‌ی بعد مفصل‌تر صحبت می‌کنیم که چرا اصلاحات در ایران باب شد و مشکلاتش چه بود و چرا به وضعیت اکنونی‌اش رسید.

پرسش و پاسخ

در مورد تسخیر لانه جاسوسی یا سفارت، گفتید که آقای بازرگان و چمران با برژنیسکی گفتگویی داشتند درحالی که آن موقع روحانیونی بودند که مذاکره با آمریکا را حرام اندر حرام می دانستند. البته الان همان ها انگار به حالت اضطراری افتاده اند که اگر مذاکره به نفع ملت باشد، اشکالی ندارد. آیا این درست است؟

صابر: البته باید گفت که در پروسه ی انقلاب هم بخشی از روحانیون با امریکایی ها مذاکره می کردند. منتهی بچه های سفارت فقط اسنادی را چاپ می کردند که [مربوط] به امیرانتظام، مدنی، مهندس توسلی و... بود. ولی جسارت این را نداشتند که اسناد آن طرف را منتشر کنند. مذاکره حرام نبود. با اینکه جمهوری اسلامی صبغهی ایدئولوژیک دارد اما در به همه جا حتی به حریم خصوصی و اتاق خواب همه ی ملت هم رفت. [چرا که فقط] مسالهی بقا برایش مهم است و اصلی ترین مسالهی اش بقا است. یک جایی که بقا به خطر بیفتد، مذاکره هم می شود. به نظر من حلال و حرام اینجوری وجود ندارد و هر وقت هرچه ایجاب کند، ایجاد می شود.

جسارتا سوالی داشتم که مربوط به فراز انقلاب ۵۷ است و البته سوال کوتاهی هم در مورد این جلسه دارم. شما در کل جلسات انقلاب اسمی از آقای منتظری و پسرشان و فعالیت شان و تشکیلاتشان در قم و اصفهان و نجف آباد نیاوردید. حتی اسم ایشان را هم نیاوردید. فقط گفتید که فلان تاریخ همراه طالقانی آزاد شد. کل هفت جلسه ی انقلاب را من به دقت بودم. چند تا کتاب که از اسناد چاپ شده ی ساواک هم هست را دیده ام که دو جلد آن را مصطفی ایزدی تحت عنوان فقیه عالیقدر چاپ کرده است و دو جلد دیگر آن را

اول انقلاب ساتجا چاپ کرده‌است به علاوه اینکه خاطرات ایشان هم هست. چیزی که به نظر می‌رسد در بحث شما اصلاً نبود و انگار نه انگار. وقتی هم حتی از اقطاب استان‌ها نام بردید از آقای دستغیب نام بردید اما از ایشان نام نبردید. این دلیل‌اش چیست؟ یا این است که واقعاً ایشان در فضا نبوده‌اند و یا این است که انتقادهای تند و شدید و شاذی به ایشان دارید اما در فضای فعلی و خصوصاً در بعد از اصلاحات صلاح نمی‌دانید که مطرح‌شان کنید و یا اینکه به نظر من مورد آقای منتظری و جریان‌اش روی بحث و تحلیل شما روی روحانیت و حوزه و سنت یک خلل انسجامی به وجود می‌آورد. انسجام بیان شده این بوده و بارها هم گفتید که روحانیت هیچ‌وقت از مشروطه تا الان حرکت مستقلی نداشته‌است و نمی‌تواند داشته باشد و روحانیت حتی در انقلاب هم یا پشت شریعتی آمدند و یا مجاهدین ولاغیر. وقتی این مساله را من این‌گونه برخلاف آن اسناد و کتاب‌ها می‌بینم به بقیه‌ی تحلیل‌های مطرح شده‌ی این کلاس هم شک می‌کنم.

سوال این جلسه‌ام هم درمورد گروه فرقانی‌هاست. من نمی‌خواهم از آنها دفاع کنم و شناخت چندانی هم ندارم اما ما در تاریخ می‌بینیم که گروه فرقان از اول رهبری آقای خمینی را قبول نکرد و محکم هم می‌گویند که ما رهبری ایشان را قبول نداریم. من نمی‌خواهم بگویم که کارشان درست بوده یا غلط اما در مقایسه با مجاهدین با صداقت عمل می‌کنند. مجاهدین در بیانیه‌های اولی که می‌دهند می‌گویند که ما اولین کسانی هستیم که رهبری شما را قبول داریم و بقیه فقط شعار می‌دهند و نمی‌فهمند و ... اما بعد در سیر خودشان جلو می‌آیند تا اینکه سال ۶۴ اعلام می‌کنند که ما از اول می‌دانستیم و تاکتیکی برخورد کرده بودیم. در تحلیل شما یک علاقه‌ی ایدئولوژیک به مجاهدین می‌بینم که فکر می‌کنم [به این دلیل] این‌طور قضاوت می‌کنید اما این نکته‌ی مهم را در گروه فرقان نمی‌بینم. [مثلاً] می‌گویید اینها مثل فدائیان اسلام بودند. من نمی‌خواهم ترور را تایید کنم و درست است که مکانیکی

برخورد کردن بد است اما آدم می‌بیند آنها از اول همین بوده‌اند ولی مجاهدین از اول انقلاب پی‌ریزی کارشان با عدم صداقت است.

صابر: درمورد نکته‌ی اول در تقویم انقلاب که می‌آمدیم به مناسبت با آقای منتظری برخورد شد. آقای منتظری هم با آقای طالقانی آزاد شدند. یک پاراگراف هم توضیح داده‌شد که ایشان در دو نظام ضد قدرت بودند و می‌شد که انتقادهایی که به اعدام‌ها و شکنجه‌ها داشتند را مطرح نکنند و به فاصله‌ی بعد از ۶۸ هم در موضع ولایت‌فقیه قرار بگیرند اما این کار را نکردند. این موارد مطرح شد. اگر شما توضیح بخواهی، توضیح این است که نقش اخلاقی و نقش سیاسی آقای منتظری قابل دفاع است. اما به لحاظ فکری شما نگاه کن که موضع صدور انقلاب اول انقلاب موضع ایشان بود. ایشان خودش از طرفداران اصلی وارد شدن ولایت‌فقیه به قانون‌اساسی بود و نایب‌رئیس آن مجلس هم بود. رساله‌ی ایشان با رساله‌های سستی خیلی تفاوتی ندارد. دیدگاه روی اقتصاد، دیدگاه تجاری است. اینها چیزهایی است که می‌شود در این شرایط مطرح کرد. به آن مفهوم ایشان هیچ‌وقت نقش فکری نداشته‌است. ولی نقش سیاسی ایشان خیلی جدی بوده‌است و شاید من کوتاهی کردم و در این دوره با شتابی که هست این کوتاهی رخ می‌دهد که عامدانه نیست. لاف از خبثت نیست. اگر عامدانه باشد خبثت است. ولی ایشان در دهه‌ی ۶۰ نقش اخلاقی آموزشی ای ایفا کرد. تنها کسی که روی اعدام‌ها، روی زندان و روی شکنجه ایستاد، ایشان بود. هیچ‌کدام از کسانی که الان اپوزیسیون هستند حاضر نبودند روی این مساله بروند. بودند کسانی که از بعضی آقایان درخواست می‌کردند که در اصلاحات هم چهره‌تر شدند که روی این موارد بروند، ولی هیچ‌کدام از آقایان نرفتند. ببین! آقای منتظری نهاد پاکی دارد. خیلی مهم است. مقابل دو نظام ایستاد. بعد از سال ۶۰ هم در حوزه قرار گرفت و روی کنار رفتن لاجوردی ایستاد. مرتب به زندان‌ها نماینده اعزام می‌کرد و حامی بخش مهمی از زندانیان بود که وضعیت ویژه‌ای

داشتند بود. اینها همه مثبت است و تا آنجایی که من نگفتم، قصور از من است. ولی ایشان تیپ فکری‌ای نیست که نقش فکری مثل آقای طالقانی داشته باشد و یا نقش تاریخی مثل آقای خمینی داشته باشد. در اشل خودشان به قول خود آخوندها ملا است و می‌شود گفت که سواد فقهی ایشان از خیلی کسانی که هستند و سن‌شان هم از ایشان بیشتر است، جلوتر است. اینکه وزن فقهی دارند ولی وزن فکری نه! نکته‌ی دوم اینکه در سیری که دیدیم خب استارت را همیشه روشنفکرها زدند و روحانیون بعد از این استارت آمده‌اند. این الغای ما نیست. شما خودت هر پژوهشی بخواهی بکنی می‌بینی که یک فاصله‌ی فکری ویژه‌ای بین مساعی فکری قبل از مشروطه تا آمدن آقای بهبهانی و طباطبایی در مشروطه وجود داشته‌است. حداقل بیست سال فاصله وجود داشت. در نهضت ملی هم که یک فاصله‌ی کیفی‌ای وجود داشت. [جنبش] ۳۹-۴۲ هم با اعلام موجودیت جبهه‌ی ملی دوم و بعد اعلام موجودیت نهضت آزادی شکل گرفت و بعد روحانیت آمد. روحانیت هم که آمد در ابتدای کار مساله‌ی اصلی‌اش زن و زمین بود. قبلا توضیح دادیم که بعدا رشد کرد و به موضع ضد ظلم و ضد استبداد رسید. در دهه‌ی پنجاه هم شما نگاه کنید وسط متن، مستقل از اینکه چه انتقادی به آنها داشته باشیم و در چه سطحی به آنها انتقاد وارد کنیم، مجاهدین و شریعتی هستند. قبلا هم گفته شد. البته از آقای سعیدی [سیرجانی] هم اسم برده شد. از آقای غفاری هم اسم برده شد. اینها مستقل از مجاهدین و شریعتی ایستادگی‌هایی داشتند و شهید هم شدند. اما بقیه‌ی روحانیون فعال در ارتباط با اینها دستگیر شدند. اینکه روحانیت در دهه‌ی ۵۰ نقش استارت‌تری ندارد. در انقلاب هم مستند وجود دارد که حرکت‌ها از دانشگاه و ضد کمپ‌دیوید و ماجرای هواپیمای ال‌عال و .. شروع شد تا اینکه روحانیت [بعدا] در موضع هژمونیک قرار گرفت. من هم نگفتم روحانیت نمی‌تواند از این به بعد حرکت مستقلی داشته باشد. تا اینجای کار را ما این‌طوری دیدیم. البته خب خاتمی در

اصلاحات نقش اجتماعی-سیاسی ای ایفا کرد که بازتاب‌های بین‌المللی ای هم پیدا کرد. این نقش جدی بود. نسل جدیدی که داشتند با مذهب قهر می‌کردند، آشتی کردند. فضای جهان روی ایران مثبت شد. اینها اتفاقات مثبتی بود که شاید کسی جز خاتمی نمی‌توانست انجام دهد. اینهایی هم که در اپوزیسیون هستند در آن موضع نبودند که بتوانند [این نقش را] انجام دهند. ما همیشه تاکید کرده‌ایم که نه مرعوب روحانیت هستیم، نه در مقابل‌اش خودکم‌بین هستیم و نه نمی‌خواهیم که نقش تاریخی‌اش را در تاریخ نادیده بگیریم. نقش تاریخی‌ای که جمع‌گن بوده، بسیج‌کن و ترغیب‌کن بوده ولی هیچ‌وقت یک جریان فکری راه نینداخته‌است. آقای طالقانی هم که جریان فکری راه انداخت، نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیست. آقای مطهری هم که [جریان فکری] راه انداخت خیلی نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیست. الان هم آقای کدیور و آقای ایازی و... در حوزه‌ی پژوهش فعال‌اند و برخی از پژوهش‌هایشان هم خیلی قابل تامل و راه‌گشا است اما آنها هم با حوزه‌ی سنتی و جایگاه پیشین خودشان مرزبندی دارند. عناصری از روحانیت که نقش تاریخی ایفا می‌کنند از بستر آن فاصله گرفته‌اند. حتی اگر خود آقای خمینی هم در بستر سنتی خودش می‌ماند... آن موقع جز ایشان هشت مرجع دیگر هم بودند که بیانه‌های ۹ امضایی می‌دادند. او برخلاف آن هشت نفر که جلوتر نیامدند، جلوتر آمد. جلوتر آمد به مفهوم فاصله با بستر سنتی خودش است. خودش هم چندبار در دهه‌ی ۶۰ عنوان کرد که ما از دست روحانیت سنتی بلاها کشیدیم. ایشان از این جمله‌ها زیاد دارد. روحانیت در تحول فکری جامعه‌ی ایران خیلی نقش نداشته‌است. این تک عناصر نماینده‌ی حوزه‌ی سنتی نیستند. اما عناصر پاک‌نهاد داشته‌اند. طباطبایی پاک‌نهاد بوده است. آقای منتظری پاک‌نهاد است. اتفاقاً بین آقای منتظری در دو مرحله، کار آموزشی کرد. یکی در دهه‌ی ۶۰ و یکی هم سر دستگیری‌های ۷۹-۸۰ و بعد آن. به این ترتیب که به همه‌ی خانواده‌ها کمک

می‌کرد. می‌دانستند هم بخش زیادی [از افرادی] که دستگیر شده‌اند تفاوت فکری زیادی با ایشان دارند. یک مردانگی ایرانی و یک دست‌گیری مذهبی داشت بدون اینکه کسی بفهمد. نهادش، پاک است. نقش اجتماعی و اعتراضی جدی داشته‌است اما نقش فکری نداشته‌است. تا آنجایی هم که ما کم گفتیم در مقابل همه‌ی کسانی که درباره‌شان کم گفتیم عذر می‌خواهیم و سعی می‌کنیم در مرحله‌ی بعد جبران‌ش کنیم. در نکته‌ی دوم هم که شما گفتید، شما واژه‌ای به کار بردید که ممکن است بار داشته باشد؛ گفتید علاقه به مجاهدین! بین ما که تعارف که نداریم. به بانیان ما علاقه داریم و اسم فرزندانمان اسم آنهاست. روش و منشی که آنها آوردند کسی نیلورد. روی منش و روش و پرنسپ‌های شخص حنیف‌نژاد می‌توان ایستاد و زندان رفت و جان هم داد. بی تعارف! ولی شما کلی صحبت می‌کنی. درحقیقت این کلی صحبت کردن بار دارد. بار تشکیلاتی و امنیتی دارد. با جریان‌های بعد از انقلاب مرزبندی‌ها خیلی جدی است و علقه‌ای وجود ندارد. نکته‌ی دوم این است که جریان به لحاظ استراتژیک اشتباه کرد و طبیعتاً باید پاسخگوی اشتباهات خودش باشد. کارهایی کرد که پرنسپ‌های اخلاقی بنیانگذاران را مخدوش کرد. در بحث گفتیم که اگر روزی شرایط ایران به گونه‌ای باشد که طرفین درگیری بتوانند مساوی توضیح بدهند، امکان نقد جاندار هر دو هست ولی تا آن موقع من به مفهوم ضمیر نه اینکه وزنی دارم، اما "من" در این حوزه نمی‌روم. یعنی عادلانه نیست.

فرقان یک جریان فکری کوچک بود که اصلاً قابل مقایسه با مجاهدین نبودند. سابقه و پیشینه و توان سازمان‌دهی [قابل مقایسه نبود]. شما فرض کنید که کل دانشگاه تهران سخنرانی ۱۶ بهمن پر شد. در سال ۷۷ دوره‌ی اصلاحات، سالگرد دوم خرداد که آقای خاتمی آمد صحبت کرد زمین چمن پر بود و نیمی از دو حاشیه‌ی زمین چمن. اگر زمین دانشگاه تهران را که ۱۱۰ در ۷۰ در نظر بگیریم (البته بزرگترین زمین چمن‌ها ۱۲۰ در ۹۰ است) و

[جمعیت] خیلی فشرده و کتابی بایستند، ۲۰ هزار نفر به همراه آن پهلوها می‌توانند بایستند. ولی آن جریان ۱۰۰ هزار آدم می‌آورد. یا در رشت ۳۰۰ هزار نفر را به میتینگ انتخاباتی‌اش می‌آورد. ولی فرقان یک جریانی اجتماعی نبود. ما نمی‌توانیم جریان‌های ناهمسطح را با هم مقایسه کنیم. فرقان یک جریان صادقی بودند منتهی به لحاظ فکری در شریعتی ماندند و ادبیاتشان را در شریعتی پیچیده کردند. برخوردشان با شریعتی و فکر شریعتی، برخورد شرک‌آلودی بود. همانطور که نواب ترور کرد و تضاد فکری را مکانیکی جواب داد، اینها هم همین کار را کردند. مگر مطهری قابل ترور بود؟! او فکری بود و نقد هم داشت. یا شیخ قاسم اسلامی که یک پیرمرد ۸۰ ساله بود را چه کسی می‌آید ترور کند؟! ترور سپهبد قرنی چه مساله‌ای را حل کرد؟! یا ترور هاشمی؟! هاشمی آن موقع روحانی مبارزی بود که کیفی‌ترین روحانی مبارز ضد رژیم شاه بود. آن وقت باید او را ترور کنی؟! یا حاج مهدی عراقی از بازاری‌های ملی بود. بیایی حاج مهدی را ترور کنی! اصولاً [فرقان] تضاد را عوضی گرفت. ترورها کودکانه بود و انتخاب‌ها هم بسیار کودکانه بود. نمی‌گویم که دیگرانی بودند که می‌توانستند ترور شوند، نه! اصولاً به نظر من ترور اشتباه است. ما از انقلاب گذشتیم، چرا دیگر باید ترور کنیم؟! اینکه جایگاه فرقان، جایگاه اجتماعی مجاهدین نبود و هم‌سنگ نیستند. یک جریان مکانیستی بود. مهم این است که بعد از آن هم هیچ اثری از آثارشان باقی نماند. اگر جریانی ضرورتی داشته باشد بروز و ظهورش و از یک حقانیت نسبی‌ای برخوردار باشد، آثارش بالاخره می‌ماند. ولی فرقان تمام شد و همان ۵۸ سفره‌اش جمع شد. اینکه اصلاً بحث علقه وجود ندارد. اما یک سری مؤلفه‌هایی هست که آن مؤلفه‌ها وزن جریان و برد اجتماعی و تربیون و امکانش است. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه‌ی سال شصت گفت که روزنامه‌ی مجاهدین ۴۰۰ هزار تیراژ داشت. ۴۰۰ هزار تیراژ، هر روزنامه را هم ۵ نفر بخوانند، ۲ میلیون نفر خواننده در جامعه‌ی ۳۰ میلیونی

سال ۵۸-۵۹ خیلی زیاد است. اما نشریه‌ی فرقان با پست، ۳۰۰-۴۰۰ تا این‌ور و آن‌ور می‌رفت (بیرون هم نمی‌توانستند که چاپش کنند). ۳۰۰-۴۰۰ تا با ۳۰۰-۴۰۰ هزارتا اصلا قابل مقایسه نیست. لذا فارغ از اینکه ما چه موضعی نسبت به جریان‌ها داریم از شاخص‌ها و ملاک‌ها و سنجه‌ها نمی‌توانیم کوتاه بیایم. فرقان یک جریان اجتماعی، کوچک، درون‌گرا بود که نمی‌توانست اجتماعی باشد ولی آن جریان، جریانی بود که بعد از انقلاب در تهران و شهرستان باز شد و در روستا هم رفت. لذا این دو هم‌سنگ نیستند که مقایسه‌شان کنیم. ببین بحث هم خیلی فشرده است و من خیلی چیزهای ریز را نمی‌رسم بگویم. مثلا امروز که شما گفتید الان، من باید حتما روی آقای منتظری دهه‌ی ۶۰ تتری باز می‌کردم. این قصوری بود که ناخودخواسته است. این نظر من است که اتفاقا ایشان باید در دهه‌ی ۶۰ عنوان می‌شد. اما به نظر من ایشان بحث فکری ندارد. البته ایشان از نظریه‌ی ولایت‌فقیه به نظارت‌فقیه رسیده است و در کارد خودشان تحولی است اما الان که نسل شما و جامعه‌ی ایران از نظریه عبور کرده، نظارت، جانشین ولایت بشود دیگر خیلی مساله‌ی جامعه‌ی ایران نیست. شاید بیست سال پیش چیز تازه‌ای بود اما الان چیز نویی نیست. زیرا که عبور به‌طور جدی‌ای از تئوری صورت گرفته است. در جمع‌بندی‌های کلان به همه با وزن مخصوصی که داشتند [می‌پردازیم]. همه که جیوه نیستند که وزن مخصوصی در مقابل دیگر عناصر داشته باشند. به ایشان هم باید در کنار بقیه قطب‌ها و در وزن مخصوص خودشان پرداخت. اینکه شما می‌گویید قابل قبول است و من از جمع به این خاطر عذر می‌خواهم و سعی می‌کنیم جبران‌ش کنیم.